

# پیام من به فرهنگستان

بسمه تعالی

## درآمد

من به زبان فارسی دلبستگی تمام دارم زیرا گذشته از این که زبان خودم است و ادای مراد خویش را به این زبان می‌کنم و از لطائف آثار آن خوشی‌های گوناگون فراوان دیده‌ام نظر دارم به این که زبان آئینه فرهنگ (culture) قوم است و فرهنگ مایه ارجمندی و یکی از عامل‌های نیرومند ملیت است. هر قومی که فرهنگی شایسته‌اش اعتنا و توجه داشته باشد زنده و باقی است و اگر نداشته باشد نه سزاوار زندگانی و بقاست و نه می‌تواند باقی بماند. قوم یونان باستان با آن که قرن‌ها است که وجود ندارد در دل‌های اهل نظر همواره زنده است و ملت جدید یونان هستیش تنها طفیل همین امر است. پس من چون دوستدار ایرانم و به ملیت ایرانی دلبستگی دارم و ملیت ایرانی را مبنی بر فرهنگ ایرانی می‌دانم و نمایش فرهنگ ایرانی به زبان فارسی است نمی‌توانم دل را به زبان فارسی بسته نداشته باشم.

این مختصر که شرح آن را در کنفرانس سال گذشته ایراد نمودم علت وجود فرهنگستان است یعنی به عقیده من فرهنگستان هیئت است

که باید نگهدار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی باشد که در نتیجه حافظ قومیت ایرانی است .

فرهنگستان هنوز كودك است و این عیب نیست . انسان به طور متوسط پنجاه شصت سال بیشتر نمی ماند و در حقیقت يك ثلث از این عمر را به كود كی می گذراند تا وجودش منشأ اثر حسابی شود. فرهنگستان که آرزومندم قرن ها زندگی کند عجیب نیست که یکی دو سال به كود كی بگذراند. به فرهنگستان در صورتی می توان سرزنش کرد که در پی تکمیل خود و بیرون آمدن از روزگار كود كی نباشد و امیدوارم این سرزنش به فرهنگستان روی نکند .

اعضای فرهنگستان هر يك به سهم خود پرستار و پرورنده این كود كند و البته در انجام وظیفه کوتاهی نمی کنند. از جمله من که به توانائی خود در انجام تکلیف كوشش دارم در این مدت که از عمر فرهنگستان گذشته است همواره در اندیشه بودم که چگونه باید فرهنگستان را از كود كی بدر آورد. پس در این مقام و اجب ترا زهر چیز آن دانستم که فرهنگستان روشی در پیش گیرد تا بتواند باری را که بر دوش گرفته به منزل برساند و درین خصوص آنچه را که به فکر کوتاه خود دریافته ام در این نامه می نگارم که اگر دانشمندان پسندیدند به کار دارند و گرنه امیدوارم از این گناه من که ساعتی از اوقاتشان را تباه کرده ام چشم ببوشند .

در پایان سخن یادآوری می کنم که آن چه در این رساله نگاشته می شود همانا نظر به حوائج و مقتضیات امروز است؛ بعدها ممکن است

برای فرهنگستان نسبت به زبان فارسی جز این وظائف پیش آید و برای دانشمندان نظرهای دیگر پیدا شود. اگر چنین پیش آمد امیدوارم در نتیجه انجام تکالیف امروزی و به مقتضای تکامل و ترقی باشد نه از آن رو که ما در ادای وظیفه کوتاهی کرده باشیم.

و در این نامه من تنها به درستی و تمامی زبان نظر دارم نه به زیبایی و آرایش ادبی؛ یعنی استخوان بندی و سلامت آن را پیشنهاد خود ساخته ام نه دلربائی را؛ و جای تردید نیست که تندرستی بر زیبایی و خط و خال مقدم است.

## فصل اول

### منظور از نگاشتن این نامه

زبان فارسی چنان که از گذشتگان به ما رسیده است عیبی دارد و نقصی و از آن رو که ما باید آن را به آیندگان باز بگذاریم خطر-هائی در پیش دارد پس وظیفه ما این است که تا بتوانیم عیب و نقص گذشته را رفع کنیم و خطر آینده را پیش بندی نمائیم. رفع عیب و نقص گذشته يك اندازه ممکن است ولی شاید تماماً مقدور نشود اما جلوگیری از خطرهای آینده کاملاً در توانائی ما هست به شرط آن که بخواهیم و بدانیم چه باید کرد.

### عیب و نقص گذشته زبان فارسی

عیب زبان فارسی آمیختگی آن به عربی است و نقص آن این که از جهت اصطلاحات فقیر است حتی با این که آمیختگی به عربی را عیب ندانیم و آن را نگاه بداریم باز به سبب ترقیاتی که در چهارپنج قرن اخیر در علم و حکمت و صنعت روی داده فاقد بسیاری از اصطلاحات هستیم که به آن سبب زبان ما همه مرادف های امر و زی ما را به درستی نمی تواند ادا کند. از این گذشته چون اهل علم و فضل ما غالباً آن چه می نوشتند به زبان عربی بود زبان فارسی برای نگارش مطالب علمی به

درستی ورزیده نشده است و از این رو امروزه کمتر کسی مطلب علمی را در این زبان به خوبی ادا می نماید .

### خطرهای آینده

اگر در گذشته این عیب در زبان ما پیدا شده که آمیخته به عربی گردیده است در آینده این خطر در پیش است که عیبش بیش شود به این که آمیخته به زبان های بیگانه دیگر گردد .

از این خطر بزرگتر این که ایرانیان به واسطه آشنا شدن به نوشته و گفته های بیگانه و بی اهمیتی در آموختن زبان فارسی شیوه زبان خود را از دست می دهند و طرز بیان ایرانیان طرز بیان بیگانگان می گردد و نتیجه این خواهد بود که زبان فارسی شخصیت خود را از دست می دهد آثار این مخاطره هم اکنون پدیدار است و يك اندازه پیشرفت کرده ولیکن کمتر کسی به آن بر می خورد .

از این هر دو خطر بزرگتر تصرفاتی است که این روزها همه کس در زبان فارسی به قصد رفع عیب و نقص آن می کند که به زودی فارسی را ضایع و باطل می سازد .

منظور من از نگارش این نامه آن است که عیب و نقص گذشته و خطرهای آینده زبان فارسی را روشن کنم و راه علاج و جلوگیری آن ها را چنان که خود فهمیده ام بنمایم .

## فصل دوم

### عیب زبان فارسی و چگونگی رفع آن

آمیختگی فارسی را به عربی عیب خواندیم از آنرو که البته اصل در هر زبان این است که از عوامل بیگانه پاك باشد هر چند این ممکن نمی شود زیرا که اقوام و ملل همواره با هم ارتباط دارند و باید داشته باشند. گذشته از مهاجرت های فردی و جمعی که نزد یکدیگر می کنند و خون ها و نژادها بهم آمیخته می شود بقصد تجارت و سیاحت و زیارت باهم رفت و آمد و از یکدیگر استفاده می نمایند و این کار عامل مهم ترقی نوع بشر است که علاوه بر فواید مادی که می برند از یکدیگر آداب و رسوم و افکار و عقاید و معلومات فرا می گیرند و این جمله در زبان طبعاً تأثیر دارد و هر اندازه در خالص نگاه داشتن آن کوشش کنند ممکن نمی شود زیرا که زبان امری است طبیعی و متعلق به عموم مردم است و در هیچ قومی يك نفر پیدا نمی شود که با زبان کار نداشته باشد مگر کر و گنگ باشد و زبان از چیزهایی است که در اختیار کسی نیست مگر آنها که حسن بیان دارند و سخن ایشان از جهت لفظ و معنی طرف توجه مردم می شود که البته بیش از کسانی که این خصایص را ندارند در افکار و اقوال مردم تأثیر و تصرف می کنند.

بنابر آنچه گفته شد کمتر زبانی است بلکه شاید هیچ زبانی

نباشد که با زبانهای بیگانه آمیزش نکرده باشد ولیکن این آمیزش معمولاً حدودی دارد یعنی در هر زبان آن الفاظ خارجی وارد می‌شود که برابر آنها در خود زبان نباشد چنانکه چای از چین و قهوه از عربستان بکشورهای دیگر رفته و همه ملل چون آن اجناس را پذیرفته‌اند نام اصلی آنان را هم‌عیناً یا با کم و بیش تحریف و تصحیفی قبول کرده‌اند.

آمیختگی زبانها در این حدود چاره ندارد و بی‌ضرر است هر چند عدد لفظهای دخیل بصدها و هزارها برسد مخصوصاً اگر ورود عناصر بیگانه در چگونگی بیان و سخنگوئی مردم تأثیر نکند و طبیعت زبان را تغییر ندهد و اگر فارسی بهمین اندازه و همین قسم با عربی مخلوط شده بود عیب نبود چنانکه با بسیاری از زبانهای دیگر از هندی و چینی و ترکی و یونانی و روسی و فرانسه و انگلیسی و غیر آنها در همین حدود آمیخته شد و زیانی ندیده است.

اما آمیختگی فارسی به عربی از حد معقول تجاوز کرده است به این معنی که شماره لفظهای عربی از عدد لفظهای فارسی در زبان ما بیشتر شده است و آن لفظها از همه قسم است یعنی هم از اشیاء مادی و هم از امور معنوی و هم چیزهایی که معادل آن در فارسی نبوده است و هم چیزهایی که معادل آن در فارسی بوده و هست و محل احتیاج نبوده و نیست و از این بدتر آنکه الفاظ عربی با صیغه‌ها و قواعد نحو و صرفی و ترکیبات عربی در زبان مداخل شده و بنا بر این در شیوه بیان فارسی تأثیر و تصرف کرده است.

علت این پیش آمد را همه کس می‌داند که چیرگی عرب بر

کشور ما بوده است و استوار شدن حکومت عربی در چندین قرن در این جا که به آن واسطه نوشته‌هایی که به این زبان بود از میان رفت و نزدیک به سیصد سال زبان فارسی جز در نزد روستائیان و طبقات عوام بکار نرفت و مخصوصاً نوشته نشد و از این رو چون ایرانیان درمائه چهارم هجری خواستند باز به فارسی سخن بگویند و بنویسند بسیاری از لفظها فراموش شده بود و چاره نداشتند جز اینکه بجای آنها لفظهای عربی بکار ببرند.

و پوشیده نیست که يك امر دیگر نیز این پیش آمد را قوت داد و عیب و نقص زبان فارسی را تمام کرد و آن این بود که هنگامی که مسلمانان بعلم و ادب توجه کردند اقوام بی شمار بودند از حدود چین گرفته تا اقیانوس اطلس و با آنکه جهت جامعه اسلامی داشتند طبیعی بود که عربی را زبان عمومی و اشتراکی خود قرار دهند يك نفر ایرانی اگر کتابی به فارسی می نوشت فایده آن تنها به فارسی زبانان می رسید اما چون به عربی می نوشت همه مسلمانان جهان که شماره ایشان چندین برابر فارسی زبانان بود از آن بهره می بردند و همین امر در پنج شش قرن اول اسلام سبب رواج و رونق فوق العاده علم و ادب در میان مسلمانان گردید چنانکه امر وزهم اگر يك زبان مشترك در میان مردم بود گذشته از سهولت‌های دیگر که در کار زندگانی دست می داد به نشر و ترقی علم و تمدن به اندازه مدد می کرد و از همین روست که خیر اندیشان عالم انسانیت کوشش دارند يك زبان بین المللی رائج و شایع گردد ولیکن متأسفانه اختلافات دینی و سیاسی و تعصبهای گوناگون تا کنون نگذاشته



است و این مبحث از گفتگوی ما بیرون است (۱)

مشترك بودن زبان عربی در میان مسلمانان خاصیتی را که گفتیم داشته است ولیکن بزبان فارسی لطمه سخت زده است که علماء و فضلاء ایرانی هم تقریباً همه آثارشان به عربی نوشته شده و از اینرو گذشته از زبانهای دیگر که بما رسیده است زبان فارسی از جهت اصطلاحات علمی و ادبی بسیاری دیگر که محل حاجت است فقیر مانده و نیازمند به زبان عربی گردیده و نیز فارسی چنانکه باید ورزیده نشده و برای بیان همه قسم مطالب پخته نگردیده است .

در قرن های اخیر فضیلت فروشی هم در این امر دخالت تمام داشته که چون علم عربیت در نظرها اعتبار و شأن داشت بلکه تقریباً فضیلت منحصر به عربیت شده بود نویسندگان می خواستند خود را بفضل و علم معروف کنند در نوشته ها بلکه گفته های خود تامی توانستند به ضرورت یا بی ضرورت بجایا بی جا کلمه ها و جمله های عربی بکار می بردند و هیچ لفظ و جمله عربی را در فارسی بیگانه نمی شمردند بلکه برای معانی که لفظ فارسی داشت نیز عربی را برتری می دادند و در عبارت فارسی ترکیبات عربی را بی مضایقه می آوردند و برعایت قوانین عربی قید داشتند و حد و شرطی برای گفتن لفظها و صیغه ها و جمله های عربی در فارسی نمی گذاشتند این است که امروز با آنکه نه آن فضیلت فروشی خریدار دارد و نه هیچگونه اجباری از خارج برای ایرانیان در عربی

---

۱ - بکمان من صاحبان این فکر اشتباه کرده اند که زبان بین المللی را جعل کرده اند و حال آنکه می بایست یکی از زبانهای موجود را که آسانتر و مزایایش بیشتر باشد برای این مقصود اختیار نموده و اسباب شیوع آنرا فراهم ساخت و برای این نظر دلایلی داریم که جای بحث آن اینجا نیست .

گفتن و نوشتن هست و کمتر کسی هم علم و سواد عربی درستی دارد ما همه بواسطه انس و عادت چند صد ساله و فراموش کردن بسیاری از لفظهای فارسی و در واقع بواسطه ناتوانی که در ادای مراد بزبان خود پیدا کرده ایم بسا هست که در گفته ها و نوشته های خویش غالباً بی ضرورت عربی بیش از فارسی بکار می بریم و با زبان فارسی چنان بیگانه شده ایم که هر وقت معنائی در ذهن داریم که اندکی از درجه مطالب عادی و عامیانه بالاتر است هیچ به خود زحمت نمی دهیم که تعبیر فارسی برای آن بیابیم و فوراً لفظی مفرد یا ترکیبی از عربی می آوریم و بکار می بریم و من بسیاری از اهل علم و فضل را دیده ام که اصلاً از تعبیر فارسی عاجز بوده اند و مخصوصاً هر وقت مطالب علمی می خواستند بیان کنند یا یکسره جمله های عربی می گفتند و می نوشتند یا ترکیبی درست می کردند که به هیچ وجه مناسبتی با فارسی نداشت .

اینست آنچه من عیب زبان فارسی می شمارم ؛ اکنون بینم این عیب را چگونه و تا چه اندازه می توان رفع نمود .

در این باب اختلاف آرا بسیار شدید است و نظرهایی در کار هست که من از هر دو طرف افراطی می دانم بعضی اصلاً آنچه را عیب زبان فارسی شمردیم عیب نمی دانند و معتقدند که بهیچ اصلاحی حاجت نیست و بکار بردن لفظها و جمله ها و صیغه های عربی در زبان فارسی بی حد و شرط روا بلکه نیکوست .

بعضی در افراط دیگر افتاده می خواهند زبان فارسی را یکسره از لفظهای عربی پاک کنند .

آنها که این جنبه‌های افراطی را ندارند شیوه معینی پیشنهاد خودنکرده‌اند و کاری نمی‌کنند باین سبب کار بدست افراطیه‌امی افتد و زبان فارسی دستخوش کشمکش آن دو دسته شده از دو جانب زخم می‌خورد و گزند می‌بیند .

از اینرو من معتقدم که آنها که جنبه افراطی ندارند باید روش معینی پیش بگیرند و در این رساله می‌خواهم نظر خود را در باره آن روش معلوم کنم اما پیش از آن خوبست قدری در باب جنبه‌های افراطی به تحقیق بپردازیم .

مبدأ و منشأ این جنبه‌های افراطی چند چیز است :

آنها که آمیختگی فارسی را به عربی عیب نمی‌دانند به علت آنست که در تحصیل زبان عربی کوشیده و از آن برخوردار گردیده و طبعاً نسبت به آن زبان مهر و تعصب دارند و این مهر و تعصب نمی‌گذارد به عیب آمیختگی فارسی به عربی برخوردند . بعضی احساسات دیانتی و تعصب مذهبی رادخیل می‌کنند و چون زبان عرب را زبان اسلام می‌دانند آمیختگی فارسی را به عربی حسن و شرف آن می‌پندارند بعضی هم شاید هیچ‌گونه تعصب به خرج نمی‌دهند ولیکن در این باب درست فکر نکرده‌اند و آمیختگی به عربی را برای زبان فارسی کمال می‌دانند و اگر هم عیب بدانند باور ندارند که چاره داشته باشد .

اما آنها که از طرف دیگر افراطی هستند بعضی تعصب ملی و وطنی را دخیل می‌کنند نظر به این که عرب با ایرانی دشمنی کرده است پس ایرانی باید از هر جهت با عربیت مخالف باشد و از جمله کارها اینست که زبان فارسی را از مواد عربی پاک کنند بعضی از دشواری زبان

عرب آزرده شده میل دارند فارسی از عربی پاك باشد تا فارسی زبانان محتاج به تحصیل عربی نباشند و از این رنج آسوده شوند و آنها که هیچ نتوانسته اند سواد عربی پیدا کنند البته عداوتی را که هر کس نسبت به آنچه نمی داند دارد دانسته یا ندانسته در این مورد به کار می برند . بعضی هم نظرشان از آرایش تعصب و اغراض پاك است ولیکن گمان دارند بیرون کردن لفظهای عربی و تبدیل آنها به فارسی ممکن و آسان است .

از این هر دو جماعت با آنها که محرکشان مهر و کین و تعصب است کار بسیار دشوار است و تا این مهر و کین و تعصب را ندارند چندان امید نیست که عقیده خود را تغییر دهند . مهر و کین و تعصب چشم و گوش راه عقل را می بندد پس کوشش در اقناع آن جماعت بیهوده است .

همین قدر یادآوری می کنم که هر چند مهر و کین و تعصب طبیعی انسانست و در مواردی شاید مفید و لازم هم باشد اما به عقیده من موضوع گفتگوی ما امری است عقلی و علمی و هر کس در امور عقلی و علمی مداخله می کند اول شرط اینست که خود را از آرایش مهر و کین پاك کند و گرنه زیان می بیند و کار را خراب می کند مثلاً هر گاه يك نفر آلمانی کشفی و اختراعی بکند اگر فرانسویان نظر به بغض آلمان یا تعصب فرانسوی بودن آن کشف را منکر شوند و آن اختراع را دور بیندازند جز این که خود را از فواید آن کشف یا اختراع بی بهره کنند چه نتیجه می برند؟ پس به کسانی که به زبان عرب مهر دارند می گوئیم مهر شما بسیار بجاست اما مستلزم آن نیست که زبان فارسی را آمیخته

به عربی کنید . من مستشرقین خارجی می شناسم که به زبان و ادبیات فارسی عاشق بودند و بیش از بسیاری از ایرانی ها در این زبان کار می کردند و آن را ترویج می نمودند و کتاب های فارسی را می جستند و به چاپ می رسانیدند یا به زبان خودشان ترجمه می کردند و در محسنات زبان فارسی مقاله ها می نوشتند و خطابه ها ایراد می کردند و با ایرانی ها نهایتاً مهربان بودند و به عشق زبان فارسی رنج مسافرت ایران را بر خود هموار می ساختند. مختصر عمر خویش را وقف زبان و ادبیات فارسی می کردند اما هیچ گاه يك کلمه فارسی در زبان خود نمی آوردند پس شما هم که به زبان عربی مهر دارید هر اندازه می توانید در ترویج و معرفی و باز نمودن محسنات و مزایای آن بکوشید هیچ کس بر شما حق بحث و سرزنش ندارد و بلکه اهل علم و ادب از شما ممنون می شوند و اگر هم بتوانند به شما دستگیری می کنند اما مهر ورزیدن به زبان عرب مستلزم این نیست که فارسی را به عربی آمیخته کنید فارسی و عربی هر يك برای خود باید مستقل باشند. بسیار سودمند و بجاست که همه ایرانیان زبان عربی بیاموزند ولیکن لازم نیست بی- جهت لفظها و جمله های عربی در فارسی به کار برده شود. من خود زبان فرانسه و انگلیسی را فرا گرفته ام و ادبیات آنها را بسیار دوست می دارم و دائماً با کتاب های فرانسه و انگلیسی سروکار دارم اما هرگز در نگارش های خود يك کلمه فرانسه یا انگلیسی جز آنچه چاره ندارد مانند تلگراف و تلفون نمی نویسم و هر کس بنویسد عیب می دانم .

آنها هم که به واسطه تعصب دینی روا می دارند یا نیکومی پندارند که زبان فارسی به عربی آمیخته باشد جوابشان مانند همانست که گفتیم

و باز می گوئیم اگر نظر به دلبستگی به اسلام بکشید که همه کس زبان عربی را بیاموزد و به حقایق و معارف اسلامی آشنا شود کاری است بسیار به جا و ثوابست اما از این که زبان فارسی آمیخته به عربی باشد چه سود به دیانت اسلامی ایرانیان می رسد؟ اگر اسلام را می خواهد قوت دهید حقیقت آن را به مردم بیاموزید و محسنات آن را معلوم کنید و وسایلی اختیار نمائید که طبایع به دیانت راغب شود و سعادت دنیا و آخرت را در مسلمان بودن بیابند و گرنه هر گاه ایرانی ها به حقایق و اصول تعلیمات اسلامی پی نبرند به عقیده من هر قدر لفظهای عربی در فارسی به کار برده شود برای اسلام سودی ندارد و تنها آمیخته بودن فارسی به عربی ایمان مردم را استوار نمی سازد و حتی این که بسیاری از مردم روی زمین زبانشان اصلا عربی است و مسلمان نیستند.

اما آنها که از راه تعصب وطنی و هر نوع تعصب دیگر با زبان عربی مخالفت می کنند حالت ایشان هم مانند حالت کسانی است که از راه تعصب از عربی حمایت می کنند و جوابشان اینست که در کارهای علمی و عقلی با تعصب و مهر و کین نباید وارد شد باید زشتی و زیبائی را سنجید و اگر عیبی به نظر رسید در چاره آن عاقلانه کوشید و این کاری است که می خواهیم بکنیم و در این باب به نظر من بهتر از هر استدلالی استشهاد به زبان فرانسه و انگلیسی است چه گمان می کنم هیچ شخصی با اطلاعی شك نداشته باشد که ملت فرانسه و ملت انگلیس هر دو به اعلی درجه وطن پرست و با غیرت و حمیت بوده و هستند با این تفصیل زبان این هر دو قوم همان حالت زبان فارسی را دارد به این

معنی که چون کشور فرانسه را که در قدیم گالیا نام داشت قیصر روم مسخر کرده و جزء ایالت روم گردانید و ملت گالیا از هر جهت مقهور رومیان و مستهلك در وجود ایشان شد زبان قدیم گالیا متروك گردید و زبانی که امروز فرانسویان به آن سخن می گویند می نویسند و یکی از معتبرترین زبان های دنیا است زبان رومی ( لاتین ) شکسته تحریف شده است که شاید پنجاه يك کلمات آن هم از زبان قدیم قوم گالیا نیست، گذشته از این که عده زیادی هم از الفاظ یونانی و زبان های دیگر در آن داخل شده است.

با این تفصیل فرانسویان همین زبان را بسیار دوست می دارند و به هیچ وجه در پی زنده کردن زبان گالیا نیستند و اگر بگوئید زبان فرانسه هر چند اصلاً از رومی گرفته شده زائیده طبع فرانسویان است. زبان انگلیسی را شاهد می آوریم که چون نزدیک به نهصد سال پیش جماعتی از خاک فرانسه به جزیره انگلیس تاختند و سلطنت انگلیس را برچیده به خود منتقل ساختند عیناً همان امری که از زبان عرب نسبت به فارسی واقع شده برای انگلیسی از زبان فرانسه پیش آمد چنان که امروز لااقل نصف کلمات انگلیسی عیناً یا با جزئی تصرفی از فرانسه گرفته شده است و انگلیس ها به هیچ وجه لازم ندانسته اند آن کلمات را از زبان خود بیرون کنند و راضی بودن فرانسویان و انگلیسیان به این هر دو زبان از غفلت و بی قیدی و بی حمیتی نیست این هر دو ملت کمال اهتمام را در کار زبان خود دارند و همواره در پی تکمیل و تهذیب آن می باشند و اگر به خیال بیرون کردن عناصر خارجی نیستند بنا به مصالح و ملاحظاتی است که در کار زبان ما هم

هست و از این پس نشان خواهیم داد (۱)

در مقابل کسانی که از روی تعصب و مهر و کین با آمیختگی زبان فارسی به عربی موافق یا مخالفند بیش از این طول کلام نمی‌دهیم و روی سخن را به کسانی می‌کنیم که موافقت یا مخالفتشان از آرایش اغراض نفسانی پاک است پس گوئیم:

آمیختگی زبانی به زبان دیگر به وجهی عیب‌است و به وجهی عیب نیست اگر محدود بحد ضرورت و قسمی باشد که طبیعت زبان رافاسد نکند عیب نیست، اما اگر برای عناصر بیگانه در باز باشد چنانکه بی حد و شرط و به غیر ضرورت داخل شوند و جا را بر مواد زبان اصلی تنگ کنند خصوصاً اگر صیغه‌ها و جمله‌ها و ترکیبات بیگانه بیحد و شرط

---

۱ - شنیده‌ام بعضی گفته‌اند اگر فرانسویان و انگلیسی‌ها از زبان یونان و لاتین استفاده کرده باشند عیب نیست زیرا که یونانی‌ها و رومی‌ها مانند خود آنها از نژاد آریائی بوده‌اند ولیکن استفاده فارسی از عرب عیب است چون عرب از نژاد سامی است و ما آریائی هستیم این حرف چنان کودکانه است که من آنرا قابل بحث نمی‌دانم خاصه این که اگر بخواهم وارد این بحث شوم و از نژادها و زبان‌ها و چگونگی آن‌ها گفتگو کنم سخن به درازا میکشد و آن سزاوار است که خود کتابی جداگانه شود پس این موضوع را بعلم و ذوق خوانندگان وامی‌گذاریم. و نیز گفته‌اند آمیختگی فرانسه یا انگلیسی به یونانی و لاتین عیب نیست چون یونانیان و رومیان از فرانسویان و انگلیسی‌ها متمدن‌تر بودند و عرب از ایرانی متمدن‌تر نبود بحث این مطلب هم طولانی است که تمدن چنان که در اینجا منظور است چه معنی دارد و همین قدر می‌گوئیم گذشته از این که فرانسوی‌ها وقتی که زبان خود را به انگلیس بردند چندان متمدن‌تر از انگلیسی‌ها نبودند در آمیختگی زبان‌ها به یکدیگر تمدن و وحشیگری مناط نیست و اگر ایرانیان تنگ دارند از این که چیزی از عرب عاریه کرده باشند بیاد بیاورند که عرب چقدر از ایرانیان استعاره کرده است از جمله این که این زبان و ادبیات عرب را ایرانیان سر و صورت و آبرو داده‌اند.



داخل زبان شود بسیار عیب است و باید از آن دوری جست. این عیب از ششصد هفتصد سال پیش در زبان فارسی خاصه در نثر روی داده و باید آنرا مرتفع نمود.

توضیح آنکه می‌دانید و در آغاز سخن اشاره کردیم که پس از برچیده شدن دولت ساسانی نزدیک به سیصد سال فارسی زبان عوام شد و خواص آنرا رها کردند چنانکه هیچ اثر کتبی از فارسی که در آن مدت نوشته شده باشد در دست نداریم، همین که ایرانیان بروی حکومت عرب پنجه زدن گذاشتند و مخصوصاً از زمانی که سامانیان در شمال شرقی ایران حکومت مستقل تشکیل دادند در پی زنده کردن زبان فارسی افتادند و کتاب نوشتن و شعر گفتن به فارسی آغاز شد اما سیصد سال متر و کی و از میان رفتن کتابهای قدیم و تغییراتی که در دین و عقاید و افکار و آداب و رسوم ایرانی‌ها روی داده بود در زبان فارسی تصرف فاحش کرده بود از جمله این که بسیاری از لفظها فراموش شده بود و چاره نداشتند جز این که از زبان دیگر بگیرند و در آن موقع طبیعی بود که از زبان عرب عاریه کنند. مراجعه به کتاب‌ها و شعرهایی که آن زمان نوشته و گفته شده این معنی را به خوبی می‌رساند که نویسندگان و شعرا با آنکه پیداست که در استعمال عربی تعمد نداشته بلکه شاید بعکس بوده است نتوانسته‌اند از آمیختن فارسی به عربی پرهیزند بهترین شاهد این مدعا شاهنامه فردوسی است دل بستگی آن یگانه مرد به ایران و ایرانی و زبان فارسی از آفتاب روشن تر است با اینهمه در شاهنامه هم لفظ عربی بسیار دیده می‌شود پس کاری که مردم آن زمان در استمداد از زبان عرب کرده‌اند هر چند جای تأسف است مایه سرزنش نتواند بود چون

از ناچاری بوده و افراط روا نداشته‌اند و مخصوصاً صیغه‌ها و ترکیب‌های عربی را بسیار بکار نبرده‌اند به این وجه است که می‌گوئیم آمیختگی زبانی به زبانی عیب نیست عیب آن کاری است که پس از آن دوره مخصوصاً از مائه هفتم بیعد کرده‌اند که حد و شرطی در استعمال لفظها و صیغه‌ها از عبارتهای عربی قرار نداده‌اند و در بسیاری از موارد لفظ عربی را با آن که معادلی در فارسی داشته است و می‌دانسته‌اند بر او ترجیح داده‌اند تا آنجا که بسا لفظهای فارسی که تا مائه چهارم و پنجم فراموش نشده بود از آن پس متروک گردید و بسیار لفظهای فارسی هست که هم اکنون می‌دانیم ولیکن استعمال آنها را در نوشته‌ها و کتاب‌ها رکیک می‌پنداریم و خود را مجبور می‌دانیم که به جای آنها لفظ عربی به کار بریم. (۱)

امیدوارم دانشمندان فرهنگستان که محتاج به این شرح و بسطها نیستند از درازی سخن آزرده نشوند که این نامه ممکن است بدست کسانی بیفتد که باین توضیحات محتاجند و بنا بر این اجازه می‌خواهم چند نمونه از انشاء ساده قدیم و عبارتهای ناشایسته منشیان افراطی نقل کنم تا به مقایسه مطلب بخوبی روشن شود و این قطعه‌ها که در اینجا می‌آورم بر حسب انتخاب نیست کتاب را باز می‌کنم و چند سطر از آن رامی‌نگارم (۲).

---

۱ - یاد دارم در جوانی که طیبی درجائی نوشته بود «جوش پلك چشم» و طیب دیگر زبان به طعن و سرزنش او بسختی دراز کرده بود که این عبارت عامیانه چیست و این شخص سواد ندارد و نمی‌داند باید گفت «بثورات جفن» ۱

(۲) در مراجعه بشرح محققانه آقای عبدالعظیم قریب در مقدمه گلستان طبع خودشان که این روزها اتفاق افتاد بر خوردم با این که همین مقایسه میان عبارات ساده و متکلف فارسی را ایشان نموده‌اند باین واسطه از آوردن نمونه‌های بسیار که در نظر گرفته بودم منصرف شدم و به مقدمه آن گلستان حواله می‌کنم ←

بلعمی در تاریخی که روی کتاب محمد بن جریر طبری به امر منصور سامانی در اوائل نیمه دوم از مائه چهارم هجری نوشته و آن یکی از اولین کتاب‌هایی است که به زبان فارسی نگاشته شده در سلطنت قباد ساسانی می نویسد: « روزی تنها از پی صیدی رفت و وقت انگور رسیدن بود. قباد بسر کوهی رسید نظر کرد به زیر آن کوه دیهی دید چشم او به زنی افتاد که بر سر تنوری ایستاده نان می پخت و پسرکی سه ساله پیش روی ایستاده ناگاه بیباغ درآمد و خوشه انگور بگرفت و خواست که بخورد آن زن پسرک را بزد و نکذاشت و آن انگور از وی بگرفت و بر شاخ‌رز بست قباد را از آن عجب آمد از بخیلی آن زن از کوه فرود آمد و بدر آن باغ رفت و آن زن را گفت، این رز از آن کیست، گفت از آن من، گفت این کودک از آن کیست، گفت از آن من، گفت انگور را چرا از وی گرفتی و او را بزدی و این مقدار انگور را به فرزند خود روا نداشتی. زن گفت ما را بر خواسته خویش امر نیست زیرا که ملک را در این نصیب است تا کس ملک نیاید و از بهره ملک جدا نکند ما دست بدین رها نیاریم کردن. قباد را دل بسوخت بر رعیت و گفت من این نپسندم که کس خواسته خود را نیارد تصرف کردن از جهت من و درخت بنشانند و بار آورد و از بهر من دست بدان نیارند برد این را تدبیری کنید که مرا بر ایشان وظیفه بود و خواسته‌های ایشان برایشان مباح بود تا هر چه خواهند کنند.»

ملاحظه میفرمائید با این که مقید نبوده است که فارسی خالص

---

→  
فقط به احتیاط این که شاید آن کتاب در دست خوانندگان حاضر نباشد برای این که مطلب ناقص نماید این چند قمره را نقل کردم.

بنویسد عربی او نسبت به فارسی بیش از پنج درصد نیست .  
 از قابوس نامه که در اواخر مائه پنجم نوشته شده از باب بیست و  
 هفتم نقل می شود : « چون گشتاسپ از مستقر خویش بیفتاد و آن قصه  
 دراز است اما مقصود این است که وی به روم افتاد در قسطنطنیه رفت با وی  
 هیچ چیز نبود از دنیا و عیش آمد نان خواستن . مگر اتفاق چنان افتاده  
 بود که وی به کوچکی در سرای پدر خویش آهنگران را دیده بود که  
 کاردها و تیغها و رکابها ساختندی و کار کردندی مجاور و مگر در طالع  
 او این صنعت افتاده بود هر روز کرد ایشان همی گشتی و همی دیدی  
 این صنعت را بیاموخته بود و آنروز که به روم در ماند ، هیچ حیلت ندانست ،  
 به دکان آهنگری رفت و گفت این صنعت دانم ، وی را مزدور گرفتند  
 و چندانکه آنجا بود از آن صنعت می زیست و بکسی نیازش نبود . »  
 این بود فارسی مائه چهارم و پنجم اینک نمونه ای هم از نویسندگی  
 فضایل ما بآن بیاوریم ، از کتاب وصاف الحضرة نقل می شود :

« وای عجب در وقتی که جمال الدین دستجردانی در حیص و بیص  
 سرگردانی مخمور از شراب امانی با صاحب اعظم صاحب صاحبقران  
 حاوی قصب السباق فی حلبة الرهان عن نوع الانسان فاشر العدل والاحسان  
 باسط الجود والکرم بیرهان الیراع والبنان :

لوکان آصف حیاً کان متخذاً من نور آرائه فی اللیل نبراسا  
 اعظم صدر جهان بساط مکاوحت و مناوشت گسترده بود غافل  
 از شرط :

اذا انت عادیت امرء بعد خلة فدع فی غد للعقد والصلح موضعاً  
 و فارغ از جزاء یوم تجزی کل نفس بما عملت نهاراً جها را

لا بارك الله في ليله و نهاره آستين معادات بر زده و اقدام اصرار در دامن خذلان كشيده غمز و نماي چون اظهارات نماي مي كرد او نيز بر قضيت جنسيت كه علت ضم باشد على الابتداء دلالت رفعي مي نمود و به آن چهار سو خود را مضاف اليه مي ساخت و نصب تماثيل احتيالي به طريق اضرار على شريطة التفسير مي فرمود . (چاپ بمبئي صفحه ۳۳۵)

اگر بفرمائيد تاريخ و صاف مشهور بافراط در عربيت و كم نظير است از تاريخ حبيب السير كه اين شهرت را ندارد شاهد مي آورم :

« بر مرآت طباع فلك ارتفاع و مشكوة ضمائر خورشيد شعاع صورت اين معني عكس پذير خواهد بود كه نهال اقبال هر صاحب شوكت كه به اشعه لمعات رأي منير نشو و نما يافته مقتضاي فحواي كاها كو كب دري يوقد من شجرة مبار كه نعت حال خجسته مآل او شود هر آينه بخت بلندش بانوار فيروزي آثار يهدى الله لنوره من يشاء ساحت عالم را منور سازد و پايه گرانمايه بخت ارجمندش از مداد عنايت استفاده و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم سر رفعت بر افرازد گاه از شعشه شمشير آبدارش بر طبق گفتار الجنة تحت ظلال السيوف رياض تمناي اولياي دين و دولت سمت نضارت گيرد و گاه از اهتزاز رأي اصابت نمايش موافق نص و ارسلنا عليهم ريحاً صرصراً عاتيه خرمن عمر و زندگاني ملك و ملت كرماداشتدت به الريح في يوم عاصف صفت هبء منشورا پذيرد . (صفحه ۳۵۵ مجلد سوم چاپ طهران )

خواهيد فرمود حبيب السير چهارصد سال پيش از اين نوشته شده و امروز اين قسم چيز نويسي منسوخ است . تصديق مي كنم كه در مائه سيزدهم و همين مائه چهاردهم هجري بعضي از نويسندگان فارسي كه

ذوق سلیم داشته‌اند به این کار خدمتی به سزا کرده و مبلغی پیش‌رفته‌اند ولیکن هنوز راهی دراز داریم که باید پیمائیم از این گذشته همین امروز گاهی از اوقات چیز نویس‌های عجیب دیده می‌شود اینک چند سطر از مکتوبی که یکی از اشخاص معاصر که زنده است نوشته و به خط خود او نزد من موجود است :

«اعلان تنبیه و تنبه و تشکی و نظلم و بیم و بشارت به عموم اهل الارض سیما  
اسلامیان لاسیما ایرانیان می‌نماید... در ضمن چندین هزار اخبار حتمیه  
و معلقه قبل الوقوعی که در خصوص وقایع و حوادث آتیه دنیا از طرق اشراف  
الهیة و الهامات قلبیه و اسرار معنویه و افاضات غیبیه که اعلی و اجلی و اکمل و  
اشرف و ارفع و احسن و ابسط و اوضح از استنباطات نجومیه و استخراجات  
سایر علوم غریبه است متوالیاً نظاماً و نثراً مختصراً و مفصلاً داده و اختلافی  
در کل حتمیات و اکثر از معلقاتش نبوده و نمی‌باشد مگر آنکه جزئی  
اوقات تحقیقیه آن‌ها غیر از تقریبیه و تخمینیه‌شان تقدیم و تأخیر شده...»  
گمان می‌کنم هر ذوق سلیمی تصدیق کند که این عبارت را  
نمی‌توان فارسی نامید و این قسم فارسی نوشتن عیب است و باید این  
عیب را رفع کرد و اگر کسی بگوید این نتیجه انس تام نویسندگان  
ما به زبان عرب بود و از این پس این عیب در پیش نخواهد بود اشتباه است.  
چه اولاً در نتیجه آنچه در گذشته واقع شده زبان فارسی چنان‌به  
عربی آمیخته است که اگر راه صحیحی در پیش نگیریم آن عیب  
مرتفع نخواهد شد ثانیاً من امیدوارم این بی‌رغبتی به تحصیل زبان و  
ادبیات عرب که امروز در میان ما دیده می‌شود باقی نماند به چندین  
دلیل: اول این که پدران ما در زبان و ادبیات عرب به قدری کار کرده و

آثار گذاشته‌اند که می‌توان گفت رونق و اعتبار ادبیات عرب از دولت سر ایرانیان است و ما در بنای تمدن عرب به قول معروف حق آب و گل داریم و نباید بی‌جهت این حق را از دست بدهیم و زحمات پدران خود را يك باره باطل کنیم و رشته پیوستگی خود را با آن‌ها ببریم. دوم این که اگر ما بخواهیم دولت و ملت و کشور ما چنان که در گذشته بود در آینده هم مرکز یا لااقل یکی از مراکز فرهنگ مشرق زمین باشد با بیگانگی به زبان و ادبیات عرب این مقصود را نخواهیم توانست بدرستی حاصل کنیم.

سوم این که دلبستگی ما به اسلام و وظیفه‌ای که نسبت به ترقی و تکامل آن داریم مستلزم احاطه ما به زبان و ادبیات عرب است. چهارم این که ادبیات عرب بخودی خود قدر و قیمت عالی دارد و از میراث‌های گران بهای عالم انسانیت است و ما با همه مناسباتی که با آن داریم اگر از آن بیگانه شویم به خود ظلم کرده و غبن و محرومی ناروا در حق خویش روا داشته‌ایم. باری سخن را دراز نکنم به دلایل بسیار هر کس از ایرانیان بخواهد از اهل معرفت باشد باید به زبان و ادبیات عرب آشنا شود و یقین دارم این مسئله زود یا دیر روشن خواهد شد و مریبان این ملت راه راست را در این امر پیش خواهند گرفت در این صورت نباید تصور کرد بعدها ایرانیان خاصه آنها که اهل معرفت‌اند و نوشته‌های ایشان باید محل توجه و اعتنا باشد بازبان عرب بیگانه خواهند بود و فارسی از آمیزش با عربی مصون خواهد ماند پس باید پیش‌بینی داشته باشیم و دستوری اختیار کنیم که این عیب برداشته شود. آن دستور چیست؟ گفتنش آسان اما کار بستنش دشوار است

اساساً رشته کار بدست کسانی است که زبان فارسی را در مدارس به جوانان می آموزند و آنچه به نظر من می رسد اینست :

۱- در کتاب‌هایی که برای فارسی خوانی و فارسی نویسی بدست جوانان می دهند انتخابی باید کرد مانند تاریخ و صاف و تاریخ معجم را يك سره رها کنند و مانند کلیله و دمنه بهرامشاهی را که از آن نمی توان گذشت به سال‌های آخر تحصیل بگذارند حتی به عقیده من کتاب گلستان را که بهترین کتاب فارسی است پیش از سال چهارم یا سوم تعلیمات متوسطه نباید به دست نوآموزان داد و باید برای جوانان و کودکان کتاب‌های تازه به این نظر نوشته شود. اما آن تعلیم و این تصنیف‌ها را باید کسانی بکنند که هم زبان فارسی را به خوبی بدانند و هم ذوق سلیم داشته باشند که فارسی اختراعی رکیک به جوانان نیاموزند و به جای اصلاح زبان افساد نکنند.

۲- چون هر کتابی را که از کهنه و نواختیار کنند از آمیختگی به عربی مصون نیست در تعلیم همواره لفظ‌ها و جمله‌های عربی را که نویسنده می توانست به جای آن‌ها فارسی بنویسد خاطر نشان کنند و دستور دهند که از این پس تا آنجا که ممکن است باید از نوشتن عربی دوری نمود. مثلاً به جای این که بنویسند « حتی الامکان احسان کن » باید گفت « تا می توانی نیکی کن » و به جای « احتراز از کذب و سرقت » باید گفت « پرهیز از دروغ و دزدی » و به جای « و من العجایب » باید نوشت « و شگفت این که » و به جای « و قس علی ذلك » می توان گفت « و همچنین ». علاوه برین صیغه‌های عربی را تا آنجا که ممکن است نباید به کار برد و لفظ‌های عربی که از استعمال آن ناگزیریم باید



تا می‌توانیم به صورت فارسی در آوریم. یکی از نویسندگان قدیم را دیدم در جائی که سیاق عبارت اقتضا داشت این جمله عربی را بنویسد که « انظر الی ما قال لا تنظر الی من قال » نوشته بود « بنگر که چه می‌گوید منگر که که می‌گوید » ملاحظه فرمائید که بجای آن عربی ناموزون چه عبارت کوتاه زیبائی به فارسی خالص آورده است و اگر همه نویسندگان این همت را داشتند که از فضیلت فروشی عربی دست بردارند و قدری برای ساختن عبارات فارسی زحمت بکشند منظوری که ما دردنبال آن هستیم به خوبی حاصل می‌شد ولی باز تکرار می‌کنم که این کار را هر کس قلم به دست بگیرد نمی‌تواند بکند ذوق سلیم و سواد و تسلط بر زبان فارسی لازم است و برای تأکید عرض می‌کنم نکردن این کار بهتر از بد کردن است و عیب آمیختگی به عربی بر ضایع کردن زبان فارسی برتری دارد.

۳- آمیزش فارسی به عربی در شعر بسیار کمتر از نثر روی داده و به عقیده من زبان فارسی تمام عیار همان زبان شعرای ماست و با ملاحظه تجوزاتی که در شعر برای وزن و قافیه لازم بوده و در نثر روا نیست شعر فارسی را باید سر مشق فارسی نویسی قرار داد و اگر همان اندازه عربی که در شعر فارسی به کار رفته است در نثر به کار رفته بود و از آن تجاوز نشده بود راضی نمی‌شدیم بر زبان فارسی به سبب آمیختگی به عربی عیب بگیریم و اگر توجه شود به این نکته بر خواهند خورد که همه شعرای ما اشعاری که هیچ لفظ عربی ندارد بسیار گفته‌اند و علتش به عقیده من باید این باشد که ذوق شعرا در سخن کوئی درست‌تر از نثر نویسان است و نیز در شعر کمتر نظر به فضل -

فروشی داشته‌اند و بیشتر متوجه به فصاحت و سلاست بوده‌اند.

۴- باید فرهنگی ترتیب داده شود که لفظها و جمله‌های عربی را که در فارسی به کار رفته و تبدیل آنها به لفظها و جمله‌های فارسی مطلوب است نشان بدهد زیرا بعضی لفظها و جمله‌های عربی چنان در ذهن‌های ما فرو رفته که غالباً معادل آنها را در فارسی به آسانی نمی‌توانیم بیاد بیاوریم و نویسندگان اگر چنین کتابی در دست داشته باشند کار برایشان آسان‌تر می‌شود به شرط این که این فرهنگ را مردمان دانشمند با ذوق سلیم و بی‌غرض تهیه کنند که تعبیرات زشت و غلط و غیرمأنوس در کار نیاورند.

در کار بستن این دستور بسیار احتیاط باید کرد که از افراط به تفریط نیفتیم فارسی را یکسره و در اندک مدت نمی‌توان از عربی پاک کرد و اگر هم بکنیم زبان خود را فقیر و ضعیف می‌نمائیم و از بیان مراد و معنی‌هایی که در ذهن داریم عاجز می‌مانیم. به یاد باید داشت که ظرف لفظ در هر حال برای معانی تنگ است و تا می‌توانیم باید آن را وسعت بدهیم نه این که تنگ‌تر کنیم و نباید غافل بود که چون زبان فقیر و تنگ شد فکر را هم فقیر و تنگ می‌کند از اینرو از فقیر کردن زبان باید سخت پرهیز کرد و نباید فراموش شود که اصل نیت و معنی است و لفظ قالب آنست و زبان برای ادای مراد است نه برای دلخوشی این که زبان ما از عناصر خارجی پاک است گوینده باید مراد خود را کامل و خوب بتواند برساند و شنونده هر آن چه مراد گوینده است بدرستی دریابد و به کار بردن لفظ بیگانه اگر ادای مراد را به خوبی بنماید بهتر از خالص نگاه داشتن زبانی است که به ادای مراد وافی نباشد پس بودن لفظهای بیگانه در زبان تا آنجا که مایه توسعه فکر و تسلط

بر بیان مطلب است زیان ندارد بلکه سودمند است و باز تکرار می‌کنم که آنچه عیب شمرده می‌شود این است که لفظها و عبارتهای بیگانه را بیهوده و بدون ضرورت بیاورند و اشکال در این است که تشخیص شود که به کدام لفظ بیگانه محتاجیم و بکار بردنش عیب نیست و اینجاست که هم معرفت بزبان لازم است و هم ذوق سلیم و سلیقه مستقیم و باز روی سخن به نویسندگان است که وظیفه‌دار تشخیص این نکات می‌باشند و معتقدند که بلاغت و کمال در ادای مراد بر خالص بودن زبان مقدم است. باری به عقیده من لفظهای عربی را باید سه دسته کرد يك دسته لفظهایی است که يك سره باید رها کرده شود چون معادل آنها را یا از فارسی داریم یا از لفظهای عربی دیگر که مأنوس‌ترند و همه کس می‌داند و می‌فهمد مثلاً با وجود «خاکستر» «رماد» چرا بگوئیم و با وجود «دشمنی» و «عداوت» چرا «معادات و مکاوحت و مناوشت» به کار ببریم و این فقره امثال بسیار دارد که اگر همین یکی را رعایت کنیم زبان ما به فارسی خالص نزدیک می‌شود.

يك دسته لفظهایی است که از استعمال آنها چاره نداریم و برای آنها فارسی نمی‌توانیم پیدا کنیم يك دسته هم لفظهایی است که معادل فارسی دارد ولیکن بکار بردن و نبردن آنها باید اختیاری و بسته به ذوق نویسنده باشد و این دسته هم بر چند قسم است:

يك قسم آن که معادل فارسی آنها چنان متروک مانده که از ذهن عوام سهل است از ذهن خواص هم دور شده است مانند هبک (کف دست) و تبر خون (عناّب) و تبر زد (قند نبات). این قسم لفظها را اگر بخواهند ناگهان معمول کرده و عربی آنها را رها کنند تا مدتی دراز کار بر مردم دشوار خواهد بود و مفاسد بروز خواهد کرد و باید تدریجاً اذهان را به آنها آشنا نمود.

يك قسم لفظ‌های عربی است که در فارسی معنی مخصوص پیدا کرده یا معادل فارسی آنها بدرستی آن معنی را نمی‌رساند یا نقل به معنی دیگر شده است مانند «مرکب» که عموم ایرانی‌ها آن را به جای مداد می‌گویند و مداد معنی خاص پیدا کرده است و مانند «حرف» در «حرف زدن» و «در این باب حرف دارم» که بکلی با معنی عربی آن تفاوت دارد و مانند «دماغ» در جایی که می‌گویند «دماغ ندارم». يك قسم لفظ‌هایی است که فارسی آنها با عربی فرق لطیفی دارد که اگر بخواهیم عربی را ترك کنیم ممکن است به ادای مراد خلل برسد و یا این که اگر لفظ عربی را هم به کار ببریم ما را از تکرار يك لفظ باز می‌دارد و عبارت را شیرین‌تر و زیبا تر می‌کند بشرط این که غریب و غیر مأنوس و ناهنجار نباشد.

يك قسم لفظ‌هایی است که فارسی آنها برای خواص اگر غریب نیست برای عوام غریب شده است مانند «جواب» برای پاسخ و «طیب» برای پزشک و این فقره مرایا دآور می‌شود که بسیاری از لفظ‌های فارسی هست که متروک شدن آنها به طبیعت واقع شده یعنی ذوق مردم آنها را ازرده است چنانکه من یقین دارم ایرانی‌ها پس از آنکه «جواب» و «طیب» را شنیده‌اند پاسخ و پزشک را به واسطه درستی و زمختی آنها ترك کرده‌اند و با ذوق لطیف نباید جنگید بعدها اگر ذوق مردم این لفظ‌ها را پسندید و قبول کرد چه بهتر و گرنه اجبار روا نیست در هر حال نسبت به این دسته سوم دستور اساسی این است که با رعایت نکاتی که گفته شد فارسی را بر لفظ عربی برتری دهند تا کم‌کم کار به جایی برسد که فارسی جای عربی را بگیرد و لفظ‌های عربی جز در مورد ضرورت به کار نرود.

کلیه این نکته باید رعایت شود که اصلاح‌هایی که در زبان در

نظر داریم باید بتدریج واقع شود. هر چند این نکته در هر نوع اصلاحی در آداب و رسوم يك قوم باید مرعی باشد ولیکن در امر زبان شاید از هر امر دیگر واجب تر است. اصلاحی که بشتاب و ناگهانی بشود زیان می رساند و رنج می دهد و چون بسا هست که فکر در آن باب پخته نشده طبایع را آزرده می کند و عاقبت سر نمی گیرد و شاید که به اصلاحات سودمند ضروری هم لطمه می زند. زبان يك قوم را اگر ناگهان تغییر دهند فرضاً که شدنی باشد ارتباط او را با گذشته پاره می کنند و این خلاف مصلحت است. گذشته ملت مانند تنه و بیخ درخت است که هر چه استوارتر و تنومندتر باشد شاخ و برگش قویتر و شاداب تر و بارورتر خواهد بود البته پیرایش درخت هم واجب است اما نه چنانکه به تنه و ریشه صدمه برسد مخصوصاً نباید فراموش کرد که در همین زبان فارسی آمیخته به عربی پدران ما آثار گرانبهای ادبی از نظم و نثر از خود به یادگار گذاشته اند که فخر و شرف ماست و مانند ادبیات یونان و روم و عرب و فرانسه و انگلیس و ایتالیا و آلمان و غیره جزء گنجینه معنوی نوع بشر است و از هیچکدام آنها کمتر نیست و ما نمی توانیم از این میراث دست برداریم و زبان خودمان را نباید چنان دگرگون سازیم که فرزندان ما به ادبیات فارسی بیگانه شوند و ازین ثروت خدا داد محروم گردند.

در اصلاح زبان فارسی و خالص کردن آن از عربی، تدریج و تأنی در نظر من چنان اهمیت دارد که معتقدم در فرهنگی که برای تبدیل لفظهای عربی به فارسی ترتیب می دهیم چند مرحله قرار دهیم:

آن که امر و ز تهیه کنیم منحصر باشد به لفظهایی که برای آنها

فارسی ما نوس داریم پس از پنج سال مثلا که ذهن ها به این ترتیب خو گرفت و شیوه چیز نویسی بر آن روش مقرر شد فرهنگ دیگر ترتیب دهیم که الفاظ آن برای عوام اگر ناما نوس است برای خواص نباشد و پس از ده سال دیگر مثلا که آن لفظ های ناما نوس برای مردم ما نوس شد فرهنگ دیگری تهیه کنیم که الفاظ آن به کلی ناما نوس باشد برای این که تغییر شیوه نا گهان نشود. و گمان می کنم مفسده اصلاح نا گهانی زبان در همین اوقات به خوبی محسوس شده باشد که چیز نویسی های مضحکی که این روزها دیده می شود نتیجه آن است. چیز نویسی و سخن گوئی کار دشواری است و دقایق و لطائفی دارد که تا به مردم تعلیم نشود در نمی یابند و اگر در این باب اهمال و مسامحه کنیم زبان فارسی ضایع و تباه می شود. در باب لغت هائی هم که در فرهنگستان وضع می شود معتقدم که روشی باید اختیار کرد که مردم در باره آنها کیج و سرگردان نشوند، گاه گاه باید از طرف فرهنگستان کتابچه ای منتشر گردد که معنی الفاظی که وضع شده در آنجا توضیح شود. باشد و مثال که بخوبی معلوم شود آن الفاظ به جای چه لغاتی وضع شده و مورد استعمال آنها کجاست ولیکن این هم کافی نیست و آن کتابچه را همه کس نخواهد دید و نخواهد فهمید باید قرار گذاشت نسبت به الفاظی که مربوط به ادارات دولتی است و دولت امر به استعمال آنها می دهد يك مدت علاوه بر لفظ تازه لفظ سابق را هم در بین الهالین بیاورند که مردم چون يك لفظ تازه می بینند معنی آنرا دریابند. نسبت به الفاظی که اداری نیست استعمال آنها از طرف دولت امر نشود و به اعلانی که از طرف فرهنگستان می شود و کتابچه هائی که انتشار می یابد اکتفا کنند تا مردم به دستوری که در فوق برای تبدیل الفاظ عربی به فارسی

داده شد عمل نمایند و آن الفاظ تدریجاً جزء زبان شود .

روشی که در این نامه یاد می کنیم خود من همیشه آن را به کار بسته ام لفظها و عبارات عربی که ترك آنها را واجب می دانم هرگز به کار نبرده ام و آن ها که تركشان ممکن اما واجب و فوری نیست در چیز نویسی به تدریج ترك می کنم اما نه چنان که این عمل محسوس شود چه معتقدم اگر محسوس شد بد است، و نویسندگی در هر دوره و زمان باید چنان باشد که مردم اگر دقت نکنند متوجه نشوند که عبارات این نویسندگان با عبارات معمول زمان تفاوت دارد و اگر نویسندگان همه این شیوه را داشته باشند به تدریج و به طور غیر محسوس زبان فارسی با اندازه ای که لازم و مقتضی است از عربی پاک می شود و الفاظی که امروز به نظر غریب می آید از غرابت می افتد و ما نوس می گردد و تغییر شیوه ناگهانی نمی شود که هم ذهن ها را بزند و هم رشته چیز نویسی از دست مردم در رود و زبان فاسد گردد.

از درازی سخن معذرت می خواهم ولیکن مطلب غامض است و فکرها را بسیار مشوش و منحرف می بینم از این رو از تکرار و تأکید خودداری نکردم و با این همه داخل جزئیات نشدم که پر دردرس نداده باشم اما گمان می کنم از اصول مطالب چیزی فروگذار نکردم و آنچه از این پس خواهم گفت به تکمیل این قسمت هم مدد خواهد رسانید .

## فصل سوم

### نقص زبان فارسی و چاره آن

نقص زبان فارسی چنان که اشاره کردیم فاقد بودن بسیاری از لفظها و اصطلاحات است و برای روشن شدن مطلب آنها را دو دسته می‌کنیم يك دسته معنی‌هائی که برای آنها فارسی نداریم اما عربی داریم يك دسته آنها که نه فارسی دارد نه عربی .

در دسته اول اگر معنی چیزی است که عامه به آن گرفتارند و لفظ عربی آن مانوس و رایج است و بر سر زبان‌هاست باید آن را نگاه داشت (۱) و در پی تبدیل آن نباید بود مگر این که اتفاقاً لفظ فارسی به ذهن بیاید که جامع شرایط باشد در این صورت با این لفظ فارسی و لفظ عربی آن باید به دستوری که در فصل سابق بیان کردیم عمل نمود یعنی لفظ فارسی را کم کم ترویج کنیم تا اذهان به آن خو کند و پس از چندی جای لفظ عربی را بگیرد و البته از تغییر ناگهانی باید خودداری شود که چون امر محل ابتلای عامه است سوء تفاهم پیش نیاید و آسیب و خسارت به مردم نرسد. مثلاً تصور بفرمائید که اگر امروز بنا بگذاریم که همه طبیب‌ها در نسخه‌نویسی به جای نبات و عناب تبرزد

---

۱- برای الفاظ اعتبار و خرج و صرف و وضع فرهنگستان همین طریق

عاقله را اختیار کرد .



و تبرخون بنویسند بیماران و پرستاران آنها چه خواهند کرد ؟  
 اگر معنی چیزی است که عامه به آن گرفتار نیستند و کم استعمال  
 است یا مخصوص به جماعتی از مردم است یا تخصیص به ادارات دولتی  
 دارد بهتر آنست که در جستجو باشیم که لفظی فارسی برای آن پیدا  
 کنیم یا بسازیم (۱) با قید اینکه لفظی که می‌سازیم یا می‌یابیم جامع  
 شرایط باشد و گرنه نگاه داشتن لفظ عربی بهتر است ، جامع شرایط  
 بودن را هم ازین پس شرح خواهم داد که چگونه است .

برای دسته دوم البته کار مشکل‌تر است و امر دایر است میان  
 سه طریق: یکی این که لفظ بیگانه را قبول کنیم. دوم این که لفظ فارسی  
 بسازیم. سوم این که از عربی لفظی بگیریم و اصطلاح کنیم .

به عقیده من هیچ يك از این سه راه را نمی‌توان از دست داد  
 البته ساختن لفظ فارسی بر آن دو طریق دیگر برتری دارد به شرط آن  
 که شدنی باشد و اگر نشد طریق سوم یعنی استعانت از عربی ترجیح  
 دارد. (۲) و اگر این راه هم بسته باشد چاره نیست جز این که لفظ بیگانه  
 را بپذیریم .

از پذیرفتن لفظ بیگانه البته تا می‌توانیم باید خود داری کنیم و  
 آنها را که می‌پذیریم بهتر آنست که لفظ‌های بین‌المللی باشد و در هر  
 حال این کار برای چیزهای مادی رواست مانند ماشین و اتومبیل و پست

۱- چنانکه برای اطفائیه و مسلخ و اداره مباشرت و دارالمجزه در  
 فرهنگستان الفاظ فارسی ساخته شد .

۲- امیدوارم از اظهار این رأی سرزنش نشوم مثلا به ذوق من مسئله و  
 طیف و محاسبه جامعه و فاضله با آن که عربی است از ابلیسک و اسپکتر و  
 کالکول دیفرانسیل و انتگرال بهتر است .

و تلگراف آن هم نه برای چیزهای لطیف و خفی و جزئی چه برای این قسم چیزها و مخصوصاً برای امور معنوی و ذهنی به هر نحو هست باید فارسی یا لاقل عربی بسازیم زیرا که دامنه اصطلاحات علمی و صنعتی و تجاری چنان بسط دارد و روز به روز وسعت می یابد که اگر در پذیرفتن لفظ های بیگانه به جد خود داری نکنیم زبان ما را چنان فرا خواهند گرفت که عبارات فارسی از جهت لفظ های فرانسه یا زبان های دیگر اروپائی به زودی نظیر عبارات های حبیب السیر و تاریخ و صاف از جهت لفظ های عربی خواهد شد و در آن صورت نمی دانم از زبان فارسی چه باقی خواهد ماند. اینست که به عقیده من رفع نقصی که موضوع گفتگوی این فصل است اهمیت و ضرورت و فوریتش بیش از رفع عیبی است که در فصل گذشته بیان کردیم. رفع آن عیب تا آنجا که لازم و ممکن است به آسانی انجام خواهد یافت همین که نویسندگان متوجه آن عیب شدند و سر رشته به دستشان داده شد به طبیعت آن راه را پیش خواهند گرفت گذشته از این که بسیاری از لفظ های عربی که در زبان ما داخل است در حقیقت فارسی شده و می توان گفت بیگانه شمردن آنها تکلف بی جاست، و برای این که ضمناً تفریحی هم شده باشد در اینجا چند شعر نقل می کنم که مانند آنها در ادبیات ما هزارهاست بعضی از آنها هیچ لفظ عربی ندارد و در بعضی يك یا دو یا سه کلمه عربی هست و خواهش می کنم این شعرها را بخوانید و در آنها تأمل فرمائید و میان خود و خدا حکم کنید که آیا اشعاری که بعضی از لفظ های آنها عربی است به نظر شما در فارسی بود نشان عیب و نقصی است و آیا نسبت به اشعاری که هیچ عربی ندارد کمتر فارسی حساب

می شود و آیا مردمان عربی نخوانده ملتفت می شوند که بعضی از کلمات در این اشعار عربی است ؟

شیخ سعدی می فرماید :

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم  
بدان امیددم جان که خاک کوی تو باشم  
به وقت صبح قیامت که سر خاک بر آرم  
به گفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم  
می بهشت ننوشم ز جام ساقی رضوان  
مر ایباده چه حاجت که مست بوی تو باشم

و باز می فرماید :

یکی بر تربتی فریاد می کرد  
بگفتم تخته‌ای بر کن ز گوری  
بگفتانخته بر کنن چه حاجت  
که اینان پادشاهان جهانند  
بین تا پادشه یا پاسبانند  
چو می دانم که مستی استخوانند

مولانا جلال‌الدین می فرماید :

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی  
چونکه از لیلی وجود من پر است  
من کیم لیلی و لیلی کیست من  
نیش را ناگاه بر لیلی زنی  
این صدف پر از وجود آن در است  
ما یکی روحیم اندر دو بدن  
و باز می فرماید .

دید از زاریش کوزار دل است  
عاشقی پیدا است از زاری دل  
علت عاشق ز علت‌ها جدا است  
تن درست است و گرفتار دل است  
نیست بیماری چو بیماری دل  
عشق اسطرلاب اسرار خداست  
خواجه حافظ می فرماید :

در آن چمن که نسیمی وزد زطره دوست  
 چه جای دم زدن نافه‌های تاتاری است  
 روندگان طریقت به نیم جو نخرند  
 قبای اطلس آنکس که از هنر عاری است

و می فرماید :

در گلستان ارم دوش که از لطف هوا  
 زلف سنبل ز نسیم سحری می آشفته  
 کفتم ای مسند جم‌جام جهان بینت کو  
 گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت

و می فرماید :

بسم حکایت دل هست با نسیم سحر ولی بیخت من امشب سحر نمی آید  
 زشت عشق گشادم هزار تیر دعا وزان میانه یکی کارگر نمی آید  
 فوق سلیم حکم می کند که بیرون کردن الفاظ عربی مانند آنها  
 که در این اشعار هست اگر زیان نباشد سودی نیست که دنبال کردن  
 آن چندان ضرورت و فوریت داشته باشد ولیکن نقصی که در این فصل  
 از آن گفتگو می کنیم که موجب داخل شدن صداها بلکه هزارها  
 لفظ‌های نامأنوس بیگانه است عیب فاحش است و بی‌اهتمامی در آن  
 برای زبان ما خطر ناک است و باید فکر جدی کرد .

اما به عقیده من فکر جدی تنها این نیست که فرهنگستان در  
 جلسات عمومی خود بنشینند و لفظ و اصطلاح بسازد اصطلاح رادر هر رشته و  
 هر فن اهل آن فن باید بسازند و به طبیعت باید بسازند و این کاری است  
 که در گذشته همواره کرده‌اند و هنوز هم شاید می‌کنند و اصطلاحی

که اهل فن به طبیعت خود می سازند بسیار جا افتاده و دلپذیر می شود  
 مثلاً پیچ و مهره و مال و رنده اصطلاحاتی است که آهنگرها و بناها  
 و نجارها خود به صرافت طبع ساخته اند بدون این که کسی از آن ها  
 بخواهد بعدها نیز همین قسم باید بشود و برای اصطلاحات علمی هم اهل  
 فن باید این کار را بکنند مخصوصاً کسانی که کتابهای علمی را از  
 زبان های بیگانه به فارسی در می آورند زمه دار ادای این وظیفه  
 می باشند (۱) زیرا که بهترین اصطلاح آن است که شخص هنگام چیز-  
 نویسی می سازد در حینی که مبتلا به ادای مراد و بیان مطلب است و ذهن  
 او از معنی و مطلبی که می خواهد پیرو راند پر است جز این که برای  
 ساختن اصطلاحات علمی اهل فن بودن به تنهایی کافی نیست اهل زبان و  
 و ادب هم باید بود و هر گاه اصطلاحی را چند نفر هر يك جدا گانه  
 بسازند سرانجام یکی از آن ها پسندیده و جا افتاده می شود و اذهان  
 می پذیرد و فرهنگستان می پسندد و رواج و شیوع می یابد و اگر در چهل  
 پنجاه سال گذشته که علوم و صنایع اروپائی به ایران آمده درین راه  
 به خوبی قدم گذاشته نشده است چندین علت دارد یکی این که غالب  
 ایرانی هائی که به اروپا برای تحصیل می رفتند یاد در داخله به تحصیل علوم  
 اروپائی می پرداختند سواد فارسی و عربی نداشتند و نسبت آن ها به  
 زبان های اروپائی همان نسبت طلاب علوم دینی بود به عربی دیگر این که  
 ایرانی ها خود کمتر متصدی امور علمی و صنعتی بوده بیشتر کارهائی

---

۱ - این وظیفه را من بقدر توانائی خود ادا کرده ام و بسیاری از اصطلاحات  
 که ساختم رایج شده است مدعی نیستم که خوب ساختم اما اگر همه بکنند  
 عاقبت اصطلاح خوب به دست می آید .

که شده بدست خارجیان بوده است و آن‌ها با فن خود اصطلاحات زبان خویش را هم برای ما آورده‌اند.

دیگر این که همین چهل پنجاه سال انفاقاً دوره بی سوادى ایرانی‌ها و بی‌اعتنائى بعلم و زبان خود بوده است زبان فارسى را که از قدیم ترک کرده بودیم و نمى‌ورزیدیم زبان عربى را هم در این دوره رها کردیم بنا بر این قوه تصرف در زبان و ساختن اصطلاحات و عبارات‌های صحیح و مناسب از ما سلب شد زبان‌های اروپائى را هم سطحى یاد می‌گرفتیم و غالباً فنى را هم که به آن مشغول می‌شدیم به درستی نمى‌آموختیم و روی هم رفته نه در زبان متصرف و نه در علم و فن ماهر می‌شدیم در این صورت عجب ندارد که از عهده ساختن اصطلاح و بیان مطالب بدرستی بر نیائیم. کسی که می‌خواهد برای معنی اصطلاح بسازد باید آن معنی را بداند و بشناسد ( چنانکه نجار و بنا رنده و مال‌ه را به درستی می‌دانند چیست ) و بر لفظی که در زبان‌های بیگانه برای آن معنی هست معرفت تام داشته باشد و بر زبان فارسى و عربى مسلط باشد ( این دو شرط در نجار و بنا اگر نبوده موضوع هم نداشته است اما در اصطلاحات علمى موضوع دارد ) و ذوق سلیم داشته باشد دارای همت و شوق هم باشد که برای پیدا کردن اصطلاح و حسن ادای مطلب به خود زحمت بدهد و اگر این شرایط جمع نباشد البته اصطلاح درست نمى‌شود یا از بی‌همتى همان لفظ بیگانه را بکار می‌برند یا اگر اصطلاحى بسازند نا متناسب و ناشایسته است و از هان نمى‌پذیرد.

ممکن است سؤال شود اگر الفاظ و اصطلاحات را مردم باید بسازند پس فرهنگستان چه کاره است جواب می‌دهم اگر این وظیفه بفرهنگستان اختصاص داشته باشد از عهده بر نمى‌آید و کار به تأخیر می‌انجامد بهتر

آن است که کار چنان که گفتم بدست مردم و اهل فن ساخته شده و فرهنگستان سلسله جنبان باشد و به فراهم کردن اسباب کار و راهنمایی و تشویق اهل فن بپردازد.

اسباب کاری که باید فراهم کرد شناسانیدن و به دسترس گذاشتن کتاب‌هایی است که به وسیله آن‌ها معرفت به زبان فارسی حاصل می‌شود و مهم‌تر از همه تهیه فرهنگ لغت فارسی است که بالاخره به درستی معلوم شود که زبان فارسی دارای چه الفاظی است و آن الفاظ چه معانی دارد و مورد استعمال آن‌ها کجاست و چه الفاظ عربی است که بودنش در زبان فارسی لازم یا بی‌عیب است و از آن‌ها چه استفاده می‌توان کرد و حدود این استفاده چیست و لفظ‌های بیگانه که استعمال آن‌ها در زبان ما روا می‌باشد کدام است.

اما تشویق و راهنمایی از این قرار است که از یک طرف به وسیله نشریات و تذکرها و اخبارها که به اولیای وزارت معارف و مدارس و اهل علم و ادب بکند فکر رفع عیب و نقص زبان فارسی را چنان که در این رساله اجمالاً بیان شده میان مردم انتشار دهد فکر صحیح را ترویج نماید و فکرهای سقیم و افراطی را منع کند از طرف دیگر دستور اصول و قواعد زبان فارسی و طریق ساختن الفاظ و اصطلاحات و رد و قبول آن‌ها را تهیه نماید و منتشر سازد و نمونه و سرمشق بدست مردم بدهد و پس از آن که این فکرها و دستور منتشر شد فرهنگستان باید به وسایل تشویقی مردم را به کار بستن آن‌ها وادارد.

و باز اگر چه تکرار است درد سر می‌دهم که ما ایرانی‌های امروز نسبت به زبان خود بیگانه شده‌ایم و سر رشته از دست ما در رفته

است ملکه فصاحت و تسلط بر زبان را فاقدیم باید بما تعلیم شود که زبان چیست و لفظ و اصطلاح چه معنی و چه شرایط دارد و همچنین بسیاری چیزهای دیگر. اگر فرهنگستان سه وظیفه‌ای را که بیان کردیم ادا کند یعنی اسباب کار را فراهم سازد و به تشویق مردم بپردازد و راهنمایی لازم را نموده دستورهای کار را منتشر کند و آنچه را در فصل آینده این رساله بیان خواهیم کرد نیز مورد توجه قرار دهد (۱) قدری هم به ادای همین وظیفه نسبت به ادبیات فارسی بپردازد (۲) همان کاری را که مجامع علمی و ادبی ممالک دیگر کرده و می‌کنند خواهد کرد و بازار تکمیل و تحسین زبان و ادبیات فارسی را گرم خواهد ساخت و بزرگترین خدمت را به فرهنگ ایرانی انجام خواهد داد.

هر چند سخن مکرر می‌شود و ممکن است آزرده گی بیاورد چون مطلب مهم و غامض است احتیاطاً خلاصه و نتیجه آنچه تا کنون گفته‌ایم به صورت چند قاعده درمی‌آوریم پس از آن به تکمیل مرام می‌پردازیم. قاعده ۱ - هر معنی که لفظ فارسی مأنوس دارد لفظ عربی در آن معنی بکار نبریم مگر بعلت خاص مثلاً برای پرهیز از تکرار یا چون لفظ عربی مراد را بهتر ادا می‌کند یا معنی خفی نازکی در بردارد که لفظ فارسی آنرا ندارد یا به علت این که اگر بخواهیم لفظ فارسی را به کار ببریم مجبور خواهیم شد عبارت را دراز یا پیچیده یا ناهنجار بسازیم چنانکه از فصاحت و بلاغت بیفتد. در همه این موارد شرط جواز استعمال لفظ عربی این است که آن لفظ مأنوس و خوش آهنگ باشد

۱ - هشت فقره اول از ماده دوم اساسنامه فرهنگستان نظر بهمین امور دارد.

۲ - و غایبی است که در چهار فقره آخر از ماده دوم اساسنامه فرهنگستان مضبوط است.



و موجبات مذکور حقیقت داشته باشد .

قاعده ۲ - برای هر معنی که لفظ عربی آن مأنوس و لفظ فارسی غریب است تدابیری به کار ببریم که لفظ فارسی کم کم مأنوس شود از قبیل استعمال در مواردی که روی سخن به خواص است و شناساندن آن به وسیله فرهنگ‌ها و کتاب‌های درسی و وسایل دیگر و پس از آنکه اذهان به آن لفظ آشنا شد مطابق قاعده اول رفتار کنیم .

قاعده ۳ - اگر معنی لفظ عربی دارد و فارسی ندارد و آن معنی محل ابتلای عموم نیست و متعلق به جماعتی خاص از اهل علم یا فن یا اداره است که ایشان را می‌توان به آسانی به اصطلاح تازه آشنا کرد کوشش کنیم که لفظ فارسی برای آن بیابیم یا بسازیم به شرط آنکه آن لفظ جامع شرایط باشد .

قاعده ۴ - اگر معنی که فارسی ندارد و عربی مأنوس دارد محل ابتلای عموم است باید آن را به حال خود گذاشت مگر این که لفظ فارسی و جامع شرایط به ذهن بیاید که در آن صورت باید اختیار کرد و بر طبق قاعده دوم رفتار نمود .

قاعده ۵ - لفظ بیگانه که نه فارسی دارد نه عربی اگر معنی آن مادی و درشت و ظاهر است و یافتن لفظ فارسی یا عربی مناسب برای آن میسر نشود همان را می‌توان به کار برد خاصه اگر در ممالک متعدد معمول شده باشد یعنی بین المللی باشد .

قاعده ۶ - لفظ بیگانه اگر دلالتش بر امر معنوی یا بر امر مادی خفی و کوچک و لطیف است باید کوشید که لفظی برای آن درست شود اگر فارسی شد چه بهتر و گرنه عربی مخصوصاً اگر مدلول آن لفظ امر

معنوی و ذهنی باشد بهر وجه هست باید لفظ فارسی یا عربی برای آن یافت. چون در گذشته چندین بار صفت جامع شرایط بودن را برای لفظها قید کردم باید توضیح کنم که به نظر من شرایطی که در لفظ تازه باید رعایت کرد اینست که :

(۱) زمخت و ناهنجار نباشد .

(۲) معنی آن از خود لفظ بر آید چنانکه هر فارسی‌زبانی به مجرد شنیدن یا به اندک بیانی آن معنی را دریابد و تصدیق کند که این لفظ این معنی را می‌پروراند یا می‌تواند پیرورد .

(۳) با مراد بدرستی مطابق یا به آن نزدیک باشد چنان که بتوان آن را در آن معنی به کاربرد و معنی که برای آن نیت می‌کنیم از معنی اصلیش پردور نباشد .

(۴) اگر لفظی است که از پیش بوده است سند صحیح بدست بیاید که این لفظ در قدیم بوده یا اکنون در نزد جماعتی از فارسی‌زبانان به کار است .

(۵) اگر لفظی است که تازه ساخته می‌شود ساختمان آن فارسی باشد و غلط نباشد .

برای این که لفظهایی که تازه ساخته می‌شود جامع شرایط باشد اصول و قواعدی باید رعایت شود و در این باب هم آنچه اکنون به نظر می‌رسد می‌نگارم و تکمیل و استقصای مطلب را به دانشمندان و استادان علم لغت وا می‌گذارم .

در باب الفاظی که از زبان عربی گرفته می‌شود وارد نمی‌شوم چون لغت سازی در این زبان قواعدی دارد که نزد اهل فن معلوم است همین قدر الفاظ مأنوس باشد و تا جائی که ممکن است باید آنها را به

صورت فارسی در بیاوریم و از وسایلی که برای این کار هست ترکیب کردن لفظ عربی است یا لفظ فارسی چنانکه نویسندگان و گویندگان قدیم ما ترکیباتی ساخته و به کار برده‌اند که بسیار دلپذیر است و به خوبی می‌توان آنها را به فارسی بودن پذیرفت مانند صاحب‌دل و اهل‌دل و صاحب‌نظر و صبح‌دم و غمگین و غمخوار و سعادت‌مند و نکته‌دان و مآلان‌دیش و ملامتگر و عشق‌بازی و عاشق‌کشی و غلام‌گردش و پیشخدمت و همچنین ...

اما در لفظ‌هایی که از مواد فارسی ساخته می‌شود اول کاری که باید کرد اینست که فهرست کاملی تهیه کرده شود از حروف مفرد یا مرکبی که در اول و آخر کلمه در می‌آورند و لفظ تازه از آن می‌سازند (مانند تا باز در ناشناس و بازخواست و گرومند در آهنگر و برزومند) و معانی و موارد استعمال آنها به دقت معلوم کرد و دستور ترکیب کردن آنها را برای ساختن الفاظ تعلیم نمود زیرا که بیگانگی ما به زبان فارسی بجائی رسیده که این لواحق را هم بجای خود به کار نمی‌بریم چنانکه می‌بینیم کلمات عقیده‌مند و وظیفه‌مند ساخته‌اند و ندانسته‌اند که مند با عقیده و وظیفه مناسبت ندارد و بجای عقیده‌مند باید گفت معتقد و بجای وظیفه‌مند باید گفت وظیفه‌دار.

کار دوم اینست که کلیه قواعد اشتقاق کلمات فارسی را باید به دست آورد و آموخت.

گذشته از این دو کار که برای آنها کتاب‌های مخصوص باید تألیف و تصنیف شود در ساختن الفاظ و اصطلاحات نکاتی که امروز از آنچه دیده‌ام به خاطر رسیده از این قرار است:

(۱) لفظ کوتاه بر لفظ بلند برتری دارد مگر این که خوش آهنگ نباشد یا لفظ بلند مراد را بهتر برساند .

(۲) در ساختن لفظ باید استعمال آن را در احوال مختلف سنجید و دید آیا درست و راست می آید یا نه یعنی در حال فاعلی و مفعولی و وصفی و ظرفی و نسبت و مبتدا و خبر و مانند آن ها و همچنین تعبیرات مختلفی که آن لفظ در آنها مورد استعمال پیدا می کند و اگر در همه مورد درست و راست نیاید نباید آن را اختیار کرد و یا برای هر مورد لفظ دیگری باید جستجو نمود .

(۳) لفظی که ساخته می شود باید معنی آن از خود لفظ بر آید و لفظ با معنی مناسبی داشته باشد معنی کلمات را هم نباید تغییر داد مگر به طریق مجاز و نقل و اصطلاح موافق اصولی که برای این کار هست و فصحا رعایت کرده اند مقصود اینست که فراموش نکنیم که الفاظی را که می سازیم برای خودمان نمی سازیم برای مردم می سازیم و مردم باید بفهمند و طبایع بپذیرد .

(۴) باید به خاطر داشت که زبان متعلق به عموم مردم است نه چهار نفر که دور هم جمع شده اند و در زبان امری را نمی توان تحمیل کرد لفظی که به يك معنی هست نمی توان گفت به این معنی نباشد یا معنی دیگر داشته باشد مگر بر سبیل اظهار عقیده و نصیحت و توصیه و گویندگان و نویسندگان باید بدانند که البته هر کس هر تعبیری بخواهد بکند شخصاً مختار است ولیکن شیوه سخن و استعمالات وقتی رواج می یابد که پسندیده باشد و پذیرفته شود و سخن جز این که برای مردم دلپذیر باشد بهیچ وجه دیگر مقبول نمی شود و باقی نمی ماند .

۵) از ساختن الفاظ مرکب البته چاره نیست، اما افراط هم نباید کرد تا ممکن است لفظ مفرد باید یافت اگر ممکن نشد باید کوشید که ریشه‌ها با لواحق ترکیب شود (مانند نایاب و آهنگر) و ترکیب کردن از الفاظ تام (مانند گواهی نامه و کارگزینی) تنها در موردی جایز است که به آن دو طریق اول صورت پذیر نباشد.

۶) ساختمان لفظ‌های بسیار از يك لفظ مستحسن نیست مثلاً از لفظ‌دانش سابقاً ترکیباتی داشتیم اخیراً الفاظ تازه هم‌ازین کلمه ترکیب کرده‌ایم و آنها را برای اشیاء و اشخاص معین که به یکدیگر نزدیک و به حوزه و دایره محدودی اختصاص دارند اصطلاح نموده‌ایم و غالب اتفاق خواهد افتاد که در يك عبارت چندین فقره از این الفاظ بالضروره باید به کار برود و در آن صورت عبارت بسیار رکیک خواهد شد.

کلمات دانشمند و دانش پرور و دانش پناه و مانند آنها که پیش داشتیم این عیب را ندارند چون آنها به طبیعت ساخته شده‌اند و معنی عام دارند و اصطلاح خاص نیستند و به این وجه ترکیب از يك لفظ اگر بسیار باشد عیب نیست و اتفاق هم نمی‌افتد که کسی مجبور شود چندین فقره از این کلمات را در يك عبارت بیاورد و دانش جو و دانش آموز و دانش سرا و دانشنامه و امثال آنها که تازه ساخته شده هم اگر به همین قسم استعمال می‌شد یعنی به معنی عام که از خود لفظ برمی‌آید و اصطلاح خاص نباشد چنانکه سابق هم استعمال می‌شد عیبی نداشت چنانکه دانش خواه و دانش طلب و غیر آن نیز می‌توان به کاربرد و هیچ ضرری ندارد بلکه حسن است زیرا که دامنه الفاظ و تعبیرات هر چه وسیع تر بهتر که برای يك معنی گاه بتوانیم يك لفظ بیاوریم و گاه لفظ دیگر و مجبور نباشیم يك لفظ معین را زیاد مکرر

کنیم و حسن دیگر این که این تعبیرات مختلف علاوه بر معنی مشترکی که در همه هست هر کدام يك معنی نازك خالص هم در بردارد و کاملاً با هم مترادف نیستند ولی اکنون که این کلمات را اصطلاح خاص کرده‌ایم دیگر نمی‌توانیم آنها را به آن معانی عام به کار ببریم.

پس ضمناً این نکته بدست ما آمد که هر وقت الفاظ و تعبیراتی را که در اذهان معنی عام دارد به معنی خاص نقل کنیم و اصطلاح قرار دهیم اگر از يك جهت احتیاجی را رفع می‌کنیم و غنی می‌شویم از جهت دیگر فقر و احتیاج تازه در زبان خود ایجاد می‌کنیم به عبارت دیگر زبان را در حقیقت غنی نکرده‌ایم و مانند آن است که تن خواهی را از يك جیب در آورده به جیب دیگر ریخته‌ایم.

(۷) در اختیار الفاظ فراموش نشود که برای لفظی که به ذهن می‌آید ممکن است موارد چند باشد که بتوان اصطلاح کرد و باید کوشید که از هر لفظی بهترین استفاده بشود یعنی برای بهترین مورد اصطلاح شود مثلاً:

« جایگاه » که برای آدرس adresse اصطلاح شده ممکن است فرض کنیم برای لژ (Loge) یا برای منزل (Domicile) یا برای مکان (Emplacement) یا غیر آن بهتر بود پس باید متوجه باشیم که وقتی که يك لفظ را می‌خواهیم به معنایی اختیار کنیم ممکن است معانی بسیار دیگر نزدیک و شبیه به آن معنی باشد که آن لفظ برای یکی از آنها مناسب‌تر و مطابق است و آنرا که از همه مناسب‌تر است اختیار کنیم و در این جا گفتگو از اختیارات غلط نمی‌کنم که این اوقات آن هم فراوان است که یا ساختمان لفظ غلط است (چنان که دیدم که کسی

به جای «به ضمیمه» «به پیوست» استعمال کرده بود) یا معنی که برای آن در نظر گرفته اند خطاست (چنان که دیدم «بینش» را برای Vision پیشنهاد کرده اند که هزار عیب دارد) و این عملیات است که باید از آن سخت پرهیز و جلوگیری کرد که اگر شایع شود زبان فارسی بکلی ضایع خواهد شد و این که من در این رساله این اندازه سخن را دراز می کنم و خاطرها را آزرده می سازم برای این است که چنین چیزها می بینم و اندوهگین می شوم.

۸) از چیزهایی که باید متوجه بود این است که نباید مقید باشیم که برای هر لفظی که در هر زبان بیگانه هست ما هم لفظی فارسی بسازیم و بسا الفاظ در زبان فرانسه یا انگلیسی یا زبانهای دیگر هست که محتاج نیستیم در ازای آن در فارسی لفظی داشته باشیم چه مرادی را که در آن زبان ها به آن الفاظ ادا می کنند ما به تعبیرات دیگر می آوریم مثلا:

در زبان انگلیسی يك لفظ که کاملا با لفظ فرانسوی Cheg مطابق باشد نیست و انگلیسها هیچوقت در صدد بر نیامده اند که چنان لفظی بسازند زیرا که هر جا آن لفظ فرانسوی به کار می رود انگلیسها آن معنی را به تعبیر دیگر ادا می کنند و رفع حاجت می نمایند.

و همچنین يك لفظ در يك زبان در موارد مختلف به معانی استعمال می شود که با هم تفاوت جزئی و کلی دارند و ما در هر مورد به ازای آن لفظ باید لفظ دیگر بیاوریم یا تعبیر دیگر بکنیم مثلا:

در زبان فرانسه کلمه انترسان Interéssant هست که در زبان فارسی ممکن نیست برای آن لفظ واحد یافت شود ضرورت هم ندارد،

باید معنی آن را در هر مورد بدرستی معلوم کرد و لفظ یا تعبیر دیگر فارسی را که برای آن مورد مناسبت دارد به کار برد. مثلاً وقتی که این لفظ را برای «داستان» صفت می آورند ما می گوئیم شیرین یا بامزه یا دلچسب چون برای «مطلب» یا «کتاب» صفت می آورند ما می گوئیم قابل توجه یا مهم یا مفید وقتی که برای «شخص» صفت می آورند ما می گوئیم آدم مخصوصی است یا می گوئیم خصایصی دارد یا می گوئیم آدم عجیبی است یا وجود مغتنمی است و بسیار تعبیرات دیگر بر حسب مراد و مقتضای حال.

(۹) دیگر از چیزها که باید بیاد داشت اینست که وقتی لفظی در زبانی هست که می خواهیم برای آن معادلی در فارسی درست کنیم نباید همواره معنی اصلی و اشتقاقی آن لفظ را در نظر گیریم و در ساختن لفظ فارسی از آن متابعت کنیم بلکه باید مراد و معنی آن لفظ را در نفس الامر و در مواردی که امروز بکار می رود ملاحظه کنیم و در زبان فارسی لفظی بیابیم که آن مراد را برساند اگرچه در معنی ظاهری و اشتقاقی با آن موافقت نداشته باشد چنانکه وقتی برای Couverture به اصطلاح بانکی می خواستیم اصطلاحی بسازیم ذهن ما همواره متوجه بود که از ماده پوشیدن و پوشانیدن لفظی ساخته شود و نمی شد تا عاقبت پیشنهاد شد که از معنی ظاهری آن لفظ بگذریم و مراد را در نظر بگیریم آن وقت معنی پشتیبانی به ذهن آمد که هر چند ظاهراً بامعنی لفظ فرانسوی مناسبتی نداشت مراد را می رسانید. بنابراین لفظ پشتوانه را ساختیم و اصطلاح خوبی شد این نکته را اگر همواره در نظر داشته باشیم در بسیاری از موارد کار آسان می شود و اصطلاحات نامناسب



ناشایسته ساخته نمی شود .

(۱۰) و باید متوجه بود که هر زبانی در ساختن الفاظ مرکب طبیعی و شیوه خاصی دارد و در این باب زبان‌ها از یکدیگر تقلید نمی‌توانند کرد .

این نکته را چاره ندارم جز این که به مثالی روشن کنم : از لواحقى که در زبان لاتین و زبان‌ها مشتق از آن در اول و آخر کلمه می‌آورند inter است و همانست که ما سابقاً « اندر » می‌گفتیم و اکنون اختصار کرده « در » می‌گوئیم و از لواحقى که در آخر کلمه می‌آورند abie است و آن نزدیک است به یائی که ما در آخر افعال مصدرى می‌آوریم مانند گفتنى و شنیدنى چنانکه شاعر می‌گوید :

شمع اگر با تو کند دعوى نازك بدنى

كشتنى سوختنى باشد و گردن زدنى

پس هر گاه بخواهیم برای کلمه interchangeable (یعنی چیزهائی که می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند) يك لفظ فارسی بسازیم می‌بینیم بعضی در این خط می‌افتند که inter در فارسی « اندر است » و change « دیگر گون کردن » و able « یاء » است پس ما هم می‌توانیم به جای آن لفظ بگوئیم « اندر دیگر گون کردنى » ! و حال آن که این کلمه گذشته از این که خنده آور است آن معنی را هم نمی‌رساند و هیچ ایرانی مراد را از آن در نمی‌یابد و سبب اینست که این قسم ترکیب حروف و کلمات با طبع زبان فارسی موافق نیست یعنی هر چند در فارسی هم الفاظ تام و ناقص را با هم ترکیب می‌کنند و از آنها با هم کلمات می‌سازند مانند نایاب و بازخواست و آهنگر و گواهی‌نامه و

امثال آن ولیکن شیوه فارسی در این ترکیبات غیر از شیوه فرانسه یا انگلیسی است و این قسم لغت سازی عیناً مانند ترجمه‌های تحت‌لفظی است که بعضی جداً یا به طور مزاح از عبارات خارجی می‌کنند مثل این که در ترجمه comment vous portez-vous به جای « احوال شما چطور است » بگوئیم « خود را چگونه می‌برید » و اگر من مبتلا به ترجمه کلمه interchangeable بشوم به جای کلمه خنده‌آور « اندر دگرگون کردنی » ملاحظه عربی و فارسی را نکرده خواهم گفت « تبادل پذیر ». مثالی که برای این مورد آوردم البته جعل کردم برای این که فرد ظاهر آشکاری نمودار ساخته باشم ولیکن مواردی دیده‌ام که اگر رکاکت آن به این آشکاری نیست در واقع به همین اندازه رکیک است و سازنده سخافت رأی خود را در نیافته است.

(۱۱) دیگر از نکاتی که باید رعایت کرد این است که کلمات فارسی که اختیار می‌شود و از آنها الفاظ و اصطلاحات تازه می‌سازیم باید در زبان فارسی جدید به کار رفته باشد یعنی در کتاب‌ها و اشعاری که در این هزار سال گذشته نوشته و گفته شده است به شرط آن که ضبط و معنی آنها را به دقت تحقیق و بدرستی معلوم کرده باشیم.

از کتاب‌های پهلوی و اوستا لغت در آوردن و آن را فارسی دانستن بکلی غلط است. راست است که زبان پهلوی و اوستا و فرس قدیم اصل و منشأ زبان فارسی است اما این دلیل نمی‌شود که کلماتی از آن زبان‌ها که عیناً یا با تحولاتی به زبان فارسی نیامده و استعمال نشده و متروک و فراموش شده‌اند ما آنها را فارسی امروز بدانیم. اوستا و پهلوی و فرس قدیم برای ما به قدر سانسکریت و یونانی و لاتین و یا آلمانی و

روسی و فرانسه و انگلیسی بیگانه می‌باشند و اگر از کلمات فارسی جدید احتیاجات ما بر آورده نشود و مجبور به عاریه کردن باشیم به زبان‌های زنده مراجعه کنیم بهتر است زیرا الاقل می‌دانیم که هم‌اکنون مردمانی هستند که آن الفاظ را به کار می‌برند.

(۱۲) همین ملاحظه در حروفی که به آخر و اول کلمات ملحق می‌شوند و لفظ تازه می‌سازند نیز بکار است بلکه خیلی محکمتر به این معنی که اصل کلمات را اگر ناچار شدیم از زبان‌های بیگانه عاریه می‌کنیم اما حروف را از زبان‌های بیگانه چه قدیم و چه جدید و چه زبانهای مرده و چه زنده بهیچ وجه نباید بپذیریم یعنی حتم است که این لواحق باید در زبان فارسی جدید رایج باشد چنان که هر ایرانی چون آنرا بشنود خواه با سواد خواه بی سواد مراد را از آن بفهمد. مثلاً اگر برای کلمه فرانسوی ویولون نتوانستیم فارسی بسازیم و مجبور شدیم همان لفظ فرانسوی را بپذیریم این قدرها عیب ندارد اما پذیرفتن کلمه ویولون نیست بسیار عیب است و حتماً باید کلمه فارسی ساخت مثلاً ویولون زن باید گفت و این یکی از اصولی است که در رعایت آن بهیچ وجه مسامحه روا نیست زیرا که تخلف از آن دیگر حکایت عاریه کردن نیست مسئله خراب کردن بنیاد زبان است.

اگر اجازه بدهید يك تشبیه زننده در این مقام می‌گویم الفاظ بیگانه که در زبان پذیرفته می‌شود (به شرط آن که قواعدی که سابقاً برای این کار مذکور داشتیم رعایت شود) مانند آن است که کودکی بیگانه را کسی به فرزندی قبول کند اما با لواحق بیگانه لفظ فارسی ساختن یا لفظ غلط جعل کردن مثل آنست که کسی فرزند حرامزاده

پیدا کند آن هم نه چنان که کسی حرامزاده بودن او را نفهمد بلکه چنان است که زن و شوهر رومی فرزند حبشی بیاورند .

خیلی متأسفم که توضیحاتی می‌کنم که برای دانشمندان شاید واضح و غیر لازم می‌نماید و امیدوارم بزودی روزی برسد که خوانندگان این نامه مرا از این جهت حقاً سرزنش کنند اما امروز این سرزنش بر من روا نیست و این سخنها گفتنی است و به همین جهت بود که در ضدیت با کلمه « لشکر بد » یا فشاری کردیم زیرا که لفظ « بد » که اصل آن از فرس قدیم بوده در فارسی جدید نیامده و جزء ملحقاتی که در این زبان به کار می‌رود نشده فقط در چند کلمه معدود مانند سپهد و موبد باقی مانده آن هم مانند کلمه جامد نه مشتق چنان که تلگراف و گراموفون را ایرانی‌ها پذیرفته و استعمال می‌کنند اما نمی‌دانند که تلگراف مشتق از دو لفظ یونانی است که یکی به معنی دور و دیگری به معنی نوشتن است و گراموفون مرکب از دو لفظ یونانی دیگر است که یکی به معنی صوت و دیگری به معنی نگاشتن است و به همین جهت پس از آشنا شدن به تلگراف و گراموفون اول دفعه که لفظ تلفون را می‌شنوند به هیچوجه استنباط نمی‌کنند که خوردنی است یا پوشیدنی یا چیز دیگر و بر نمی‌خورند به اینکه این کلمه مرکب از دو لفظ است: که یکی را در تلگراف و دیگری را در گراموفون یافته‌اند زیرا که تل و فون برای ایرانی بیگانه است و معنی ندارد و صد کلمه دیگر مانند تلگراف و تلفون و گراموفون هم اگر بشنود و یاد بگیرد باز نمی‌فهمد که معنی اشتقاقی آنها چیست .

همچنین وقتی که در فارسی کلماتی ساخته می‌شود از « ور » و

«ساز» و «زن» مانند پیشه‌ور و دندان‌ساز و ویولون‌زن هر ایرانی بشنود می‌فهمد، اما با آنکه لشکر را میداند لشکر بد را نمی‌فهمد که چیست مگر برای او بیان کنند پس از آن هم که فهمید تعجباً قبول می‌کند نه از روی طبیعت و این قسم لفظ صلاحیت ندارد و نباید ساخت و از همین قبیل است کلمات پسوند و پیشوند که برای prefixe و Suffixe ساخته‌اند زیرا که «وند» از الفاظ تام یا ناقصی نیست که در زبان فارسی امر و زی به کار باشد و حتی معنی آن را خواص هم نمی‌دانند که چه بوده است. به ملاحظه این که در چند لفظ از لفظ‌های فارسی مانند دفاوند والوند و نهاوند و سکوند و بیرانوند دیده می‌شود حدس زده می‌شود که این لفظ وقتی در فارسی معنی داشته است و این کافی نیست برای این که ما این کلمه را جزء لواحق فارسی قرار بدهیم مگر این که پسوند را مخفف پساوند گرفته باشند که در بعضی فرهنگها به معنی قافیه ذکر شده است و پیشوند را هم قرینه آن ساخته باشند اما آیا پسوند را مخفف پساوند کردن و آنرا به جای قافیه به معنی Suffixe آوردن جایز است؟ اصولی که تا کنون یاد کردیم برای موارد عام بود یعنی برای الفاظ و اصطلاحاتی که محل ابتلای عموم مردم است و رعایت اصول مزبور به طور خلاصه برای دو منظور است:

یکی این که ساختمان لفظ واقعاً فارسی باشد یعنی غلط نباشد و موافق قواعد و طبیعت زبان فارسی باشد.

دیگر این که معنی آن برای ایرانیان معلوم یا قابل فهم باشد و مانند لفظ بیگانه دریافت نشود به این جهت از قیودی که برای جامع شرایط بودن لفظ ذکر کردیم و همچنین یکی از اصول دوازده گانه که

برای الفاظ تازه مقرر داشتیم این بود که معنی لفظ از خود لفظ بر آید و تا آنجا که ممکن است مأنوس باشد و از الفاظ غریب و نامأنوس پرهیز شود.

اما برای بعضی از اصطلاحات خاص می توان از این قاعده تخلف نمود و در بعضی موارد تخلف کردن برتری هم دارد اما خواهش دارم درست توجه شود که سوء تفاهم دست ندهد و در موارد گذشته بامواردی که اکنون خواهم گفت اشتباه پیش نیاید. منظورم از بعضی اصطلاحات خاص مواردی است که خود معنی غریب یا تازه است یعنی چیزی است که تازه کشف یا اختراع شده یا معنایی است که اذهان به آن مأنوس نبوده و نو ظهور است برای این قبیل چیزها هم اگر لفظی که بنخودی خود معنی را برساند یافته و ساخته شود البته بهتر است اما اگر نتوانیم و نیایم روا نیست که لفظ رائج مأنوس را که در نزد مردم به معنایی شناخته شده یا فهمیده می شود اختیار کنیم یا بسازیم و برای معنی منظور اصطلاح قرار دهیم زیرا معنایی که در ذهن مردم هست یا متبادر به ذهن است مانع است از این که معنی خاصی که مراد ماست به ذهن بیاید و در موقع استعمال آن مجبور خواهیم بود برای افاده آن معنی قرینه بیاوریم در این صورت آن لفظ خاصیت اصطلاحی نخواهد داشت و یکی از اموری که موجب شده است که اروپائیا اصطلاحات تازه خود را از ریشه زبان لاتین و یونانی بگیرند همین است که الفاظ یونانی و لاتینی نه آن قدر برای آنها غریب و بیگانه است که بکلی برای همه کس حتی خواص نامفهوم باشد و نه چنان رائج و بر سر زبانهاست

که اذهان از معنی عام به معنی خاص منصرف نتواند شد و الفاظ عربی در زبان ما همین خاصیت را دارد و به همین جهت است که پذیرفتن الفاظ بیگانه از قبیل اتوموبیل و گراموفون را در ادبیات ما داریم چون خود آن چیزها تازه و غیر مأنوس بود و اگر لفظ مأنوس هم برای آنها ساخته می شد کسی که می شنید برای فهم آن محتاج به توضیح و ترجمه بود و ممکن نبود که لفظی یافته یا ساخته شود که بدون بیان و توضیح بتواند حقیقت آن ها را بر کسی که ندیده و نشناخته است معلوم کند و در اسامی معنی هم همین نکته هست پس ضرر ندارد که برای این موارد لفظ غیر مأنوس اختیار شود بلکه اگر لفظ مأنوس که حقیقت آن معنی را افاده کند نیابیم بهتر آن است که لفظ غیر مأنوس بجوئیم .

پس در این موارد روش ما این خواهد بود که اولاً :

بکوشیم تا لفظ مأنوس مفرد یا مرکبی فارسی که عین آن معنی

را برساند بیابیم .

اگر فارسی نیافتیم عربی بجوئیم اگر نه در فارسی لفظ مأنوسی

یافتیم که معنی را به درستی برساند و نه در عربی، لفظ غیر مأنوس بجوئیم

چه فارسی باشد و چه عربی اگر لفظ غیر مأنوس هم نیافتیم که عین معنی

را برساند و مجبور شدیم لفظی را از معنای دیگر به آن معنی نقل کنیم

و در آن صورت البته باید لفظ غیر مأنوس باشد حتی این که اگر ناچار

شدیم با شرطی که سابق ذکر شد لفظ بیگانه را هم می پذیریم ولیکن

برتری الفاظ عربی بر بیگانه این است که آنها برای ما خاصیت الفاظ

یونانی و لاتینی را برای اروپائیان دارد یعنی خواص آن را می فهمند

ولیکن در دست و پای عوام نیفتاده است که مایه اشتباه شود اما لفظ بیگانه

بر خواص نیز مجهول است. در هر حال به شرحی که گفته شد مواردی هست که لفظ نا مأنوس بر لفظ مأنوس برتری دارد و از قواعد کلی که شماره کردیم این استثنا باید منظور باشد اما سایر قواعد و اصولی که مذکور داشتیم به جای خود است و تخلف بردار نیست.

برای این که پردردسر ندهم این فصل را هم بیابان میرسانم اما در این انجام سخن مکنون خاطر خود را عرضه می‌دارم که به عقیده من امروز ایرانی به واسطه این که در گذشته فکرش همواره مشغول عربی بوده و اکنون به زبان‌های اروپائی گرفتار و در آن مستغرق گردیده است با زبان فارسی بیگانه است و قوه تصرف و لغت سازی ندارد اگر با عربی آشنا باشد ذهنش در لغت سازی همواره متوجه به الفاظ عربی است و اگر با عربی هم آشنا نباشد گرفتار تعبیرات اروپائی است و در هر حال فارسی نمی‌داند پس اول باید يك مدت ذهن خود را به فارسی صحیح فصیح مأنوس سازد و ورزش دهد تا کم کم این قوه را دریابد و در آن هنگام بدمقصودی که در این فصل دنبال می‌کنیم بخوبی و آسانی خواهد رسید.



## فصل چهارم

جلوگیری از مخاطراتی که برای زبان فارسی در پیش است  
مخاطراتی که برای زبان فارسی شماره کردیم و جلوگیری آنها  
را واجب دانستیم سه فقره بود :

خطر اول این که لفظهای بیگانه غیر لازم و نامناسب داخل زبان  
ما می شود و آمیختگی به زبانهای اروپائی بر آمیختگی به زبان عربی  
مزید می گردد .

این خطر هم اکنون پیش آمده و در گفتگوهای زبانی بلکه در  
نوشته ها هم می بینیم اشخاصیکه به زبانهای اروپائی کم و بیش آشنائی  
دارند همواره لفظهای اروپائی به کار می برند و من کسانی را دیده ام که  
در گفتگو تقریباً همان اندازه که الفاظ عربی در زبانشان هست کلمات  
اروپائی استعمال می کنند و منظورم الفاظی مانند تلگراف و تلفون که  
پذیرفتن آنها را در فارسی جایز می دانیم نیست بلکه الفاظی است که  
نه لزوم دارد و نه خوبست که بپذیریم مانند فامیل و فراز و سور و نروو  
nerveux و رل ( در رل بازی کردن ) و بسیاری دیگر .

چون تحصیل زبانهای خارجی میان ما روز به روز شیوع می یابد  
و باید بیابد زیرا که اساساً مفید است این خطر هم روز به روز شدت  
می کند مگر این که جلوگیری شود و جلوگیری به چند چیز است .

یکی این که کتابهای علمی از زبان‌های خارجه به درستی ترجمه و تألیف شود که اصطلاحاتی که در فارسی فاقدیم ساخته و از الفاظ خارجی که از ناچاری استعمال می‌کنیم بی‌نیاز شویم به شرط این که مترجم و مؤلف فارسی بداند و فارسی نویس باشد.

دیگر این که در آموختن زبان فارسی بیشتر اهتمام شود تا از این بیگانگی که نسبت به زبان خودمان پیدا کرده‌ایم بیرون آئیم و بدانیم که بسیاری از الفاظ و تعبیرات خارجی که استعمال می‌کنیم در زبان ما معادل دارد و این اندازه هم که تصور می‌شود زبان فارسی فقیر نیست و کسانی که الفاظ خارجی بسیار به کار می‌برند از عجزی است که در زبان فارسی دارند و باید معلمهای فرزندان ما هم خود از الفاظ بیگانه بپرهیزند و هم شاگردان خویش را منع کنند.

سوم این که اولیای امور دانشمندان و مربیان مردم اهتمام کنند در این که استعمال الفاظ بیگانه چنانکه سابقاً نسبت به عربی بود هنر و شأن و شرافت و نشانه فضل و کمال نباشد بلکه عیب شمرده شود و چون کسی بی‌جهت الفاظ اروپائی به کار ببرد آن را علامت عجز و بی‌سوادی در زبان فارسی بدانند، نه قدرت بر زبان خارجی. مختصر افکار عامه به مخالفت این روش بر انگیزته شود تا این عادت از میان برود.

در این باب بیش از این شرح و بیان حاجت نیست تأکید و اهتمام و دلسوزی لازم است و امیدوارم کوتاهی نشود.

خطر دومی که در پیش است این است که به واسطه مسامحه‌ای که در آموختن فارسی می‌کنیم و با آثار فصیحای خودمان به قدر لزوم مؤانست نداریم نسبت بزبان خویش بیگانه شده‌ایم و شیوه بیان فارسی را داریم از دست

می‌دهیم و من این اوقات عبارات فارسی که ترجمه یا اقتباس از زبان‌های اروپائی است می‌بینم که با وجود آشنائی به آن زبان‌ها و مطالبی که نوشته شده است معنی آن عبارات را نمی‌یابم و بسیاری دیگر هست که اگر من و امثال من به واسطه سوابقی که داریم بفهمیم کسانی که آن سوابق را ندارند فهم نمی‌کنند و غصه من از آن نیست که کسی این عبارات را نمی‌فهمد بلکه اگر بفهمند بیشتر غصه خواهم خورد زیرا دلیل بر این خواهد بود که اذهان به این عبارات آشنا شده و آنها جزء زبان فارسی شده‌اند و حال آن که یقیناً اگر پنجاه سال پیش چنین عبارت‌ها نوشته می‌شد هیچ ایرانی آنها را نمی‌فهمید زیرا که از شیوه بیان فارسی بیرون است.

فسادی که از بی‌سوادی و بیگانگی با زبان فارسی در عبارات دیده می‌شود هم در مرکبات تام است هم در مرکبات ناقص.

از مرکبات ناقص دو مثال می‌آورم یکی « از نقطه نظر » است که من سالهاست با آن در مبارزه‌ام و این اوقات گویا استعمال آن تخفیف یافته اما بکلی منسوخ نشده است و اجازه می‌خواهم در این کلمه قدری سخن بگویم تا کسانی که از مطلب دورند بهتر پی به فساد آن ببرند. این کلمه از زبان‌های اروپائی اقتباس شده است و اصلاً اصطلاح هندسه نقاشی است به این معنی که چون دو نفر نقاش که آنها را منوچهر و هوشنگ می‌نامیم مثلاً در میدان سپه بنشینند و به نقاشی مشغول شوند و منوچهر رو به شمال نشسته باشد و هوشنگ رو به جنوب البته منظری که منوچهر پیش چشم دارد عمارت شهر داری است و هوشنگ منظرش عمارت تلگراف خانه خواهد بود در این مورد اروپائیان به

اصطلاح هندسه نقاشی می گویند نقطه نظر منوچهر چنانست که عمارت شهر داری را می بیند و نقطه نظر هوشنگ چنانست که عمارت تلگراف خانه را می بیند. نیز می گویند این دو نفر میدان سپه را از دو نقطه نظر می نگرند و البته یکسان نمی بینند این کلمه را اروپائیان از راه تشبیه به طور مجاز در بعضی امور معنوی هم به کار می برند مثلاً می گویند: روابط دولت فرانسه با دولت مکزیك از نقطه نظر تجاری سودمند است اما از نقطه نظر سیاسی سودی ندارد. مثل این که سیاست و تجارت هر کدام منظری و نقطه نظری است که چون شخص از يك نقطه نظر در روابط فرانسه و مکزیك نگاه کند سودی نمی بیند اما اگر از نقطه نظر دیگر نگاه کند می بیند سود دارد و این همان معنی است که در مقام معاشقه سعدی در گلستان می فرماید « از دریچه چشم مجنون باید در جمال لیلی نظر کردن ». فرانسه دان های ما این کلمه را از فرانسه ترجمه کرده و در فارسی معمول داشته اند. در صورتی که ساختمان آن اصلاً فارسی نیست و پیش از این که این ارمغان از فرانسه برای ما بیاید گویندگان و نویسندگان ما کلمات دیگر بکار می بردند از این قبیل « از جهت » « از حیث » « از جنبه » « به قیاس » « نظر به » و بسیاری دیگر و کلمه « از نقطه نظر » نه مزیت کوتاه بودن را دارد نه مزیت موافق بودن با طبع ایرانی و نه مزیت فارسی بودن را بلکه برعکس است زیرا که کلمات سابق هر کدام يك لفظ عربی دارد و این کلمه دو لفظ عربی و ای کاش در همان موردی که فرانسویان به کار می برند می بردند. من می بینم در مواردی آن را استعمال می کنند که نه با معنی حقیقی آن موافق است نه با معنی مجازی. مثلاً می خواهند بگویند فلان

این حرف را برای خاطر من گفت می گویند از نقطه نظر من گفت، یا می خواهند بگویند این کار را بنا بر وطن پرستی کردم می گویند از نقطه نظر وطن پرستی کردم. و در یکی از مجله‌ها همین روزها دیدم در انتخاب محل باغ برای پروردن درخت مرکبات رعایت پانزده نکته را لازم دانسته است نکته چهاردهم این بود « شکل درخت از نقطه نظر هرس کردن » و هر چه فکر کردم ملتفت نشدم مقصود چیست و مزه در اینست که وقتی هم که متذکرشان بکنید که این کلمه را نگویند از بس به زبان فارسی بیگانه شده اند آن کلمات دیگر را بی موقع استعمال می کنند.

مثال دوم کلمه « با در نظر گرفتن » است که ترکیب عجیبی است مثلاً می خواهند بگویند « تهیه مسافرت را با ملاحظه دوری راه ببینند، می گویند. « با در نظر گرفتن دوری راه » و بر نمی خورند که این عبارت چه اندازه قبیح و رکیک است، مزیت فارسی بودن را که ندارد، ترکیب آن هم به ساختمان فارسی نمی ماند، غلط هم هست، و چهار کلمه است، در صورتی که می توانیم با دو کلمه این معنی را پیورانیم.

به عقیده من رواج یافتن این قسم تعبیرات زبان فارسی راضایع می کند.

فسادی که در مرکبات تام بروز کرده از این هم بدتر است زیرا که غالباً دیده می شود که مترجم معنی اصل را نفهمیده و عبارتی نوشته که در فارسی غلط است و از شیوه فارسی بیرون است مطلب هم بد بیان شده است. مختصر جمیع شرایط مخالف فصاحت را در بر دارد در این باب به شرح و بسط نمی پردازم که خوانندگان را آزرده سازم فقط چند شاهد و مثال می آورم که ادعای بی وجه نکرده باشم.

در همان شماره از همان مجله می نویسد : « انواع حشراتی که این درخت را مورد حمله خود قرار می دهند زیاد است و هر کدام از آن ها از قسمت های مختلف آن تغذیه می کنند » . از این ایراد می گذزیم که چرا می نویسد این درخت را مورد حمله خود قرار می دهند که جمله ایست مرکب از هشت کلمه و حال آنکه می توانست بنویسد « به این درخت حمله می برند » که پنج کلمه بیشتر نیست زیرا که این ایراد مربوط به حسن بیان است و موضوع گفتگوی ما نیست. نظر من به اینست که در فارسی مفهوم این عبارت اینست که هر کدام از آن حشرات از چندین قسمت از درخت تغذیه می کنند یعنی هم تنه درخت را می خورند هم برگ آن را و هم چیزهای دیگر را ولیکن از عبارت بعد معلوم می شود که مقصود نویسنده این نیست بلکه می خواهد بگوید بعضی از آن حشرات تنه را می خورند و بعضی برگ را و ما این معنی را اگر بخواهیم به شیوه حقیقی فارسی ادا کنیم می گوئیم : هر کدام از قسمتی از درخت تغذیه می کنند .

باز در همان مجله نوشته شده است : « جعبه هائی که در تجارت خرید و فروش می شود. » این عبارت فرانسسه است نه فارسی ، در فارسی می گویند : « در بازار خرید و فروش می شود » یا می گویند : « تجار خرید و فروش می کنند » .

از کتابی که این اواخر به طبع رسیده چند عبارت نقل می شود : « اگر من يك تاجر بودم این پیش آمد اهمیت نداشت » در فارسی می گویند : « اگر من تاجر بودم » .

« چشم های من قادر به حفظ خود نبودند ... » می خواهد بگوید

« نمی توانستم از نگاه کردن خودداری کنم ».

« هم از خودش می تواند حمایت کند هم از دیگری » حمایت را به جای محافظت استعمال کرده است .

« من فقط می خواستم شهرت و مقام خود را به این توده از مردم تحمیل کنم » یعنی منظور من فقط این بود که در نظر این جماعت از مردم جلوه و خودنمایی کنم که من شخصی عالی مقام و معروف هستم .

« دوباره خون گرمی ابتدائی خود را به دست آورد » « ابتدائی را به جای « سابق » استعمال کرده و خون گرمی را که در فارسی به معنی مهربانی است به جای جمعیت حواس بکار برده است و مناسبت مقام این بود که بنویسد « فلان دوباره به حال آمد » .

در سر گذشت مادام سیمپسون و پادشاه مستعفی انگلیس این عبارت در روزنامه دیده شد : « البته زحمت عکاس ها از حیث به دست نیاوردن موقعیت نبود بلکه از این حیث بود که عکس های آن ها همه فاقد منظره رسمی بود » توجه بفرمائید که اولاً این یکی از مواردی است که سابقاً اشاره می کردیم که این نویسندگان از آن ها است که می خواهد از نوشتن « از نقطه نظر » پرهیزد و شنیده است که در بعضی از موارد به جای از نقطه نظر می توان گفت « از حیث » اما تمیز نداده است که جای این کلمه اینجا نیست و اینجا باید گفت « از جهت ». ثانیاً به جای موقع و فرصت می نویسد موقعیت ، ترکیب را توجه بفرمائید که می نویسد « از حیث به دست نیاوردن موقعیت » برای کسیکه قباحات این عبارت را درک نکند من از نمودار ساختنش عاجزم ثانیاً به يك نفر ایرانی که به زبان های اروپائی آشنا نیست آن عبارت را نشان بدهید و ببینید چه می فهمد گمان نمی کنم چیزی دستگیرش شود من هم که

فهمیدم گذشته از آشنائی به زبانهای اروپائی بسبب آن بود که پیش و پس مطلب را دیدم و دانستم که می خواهد بگوید «البته زحمت عکاسها از این جهت نبود که برای عکس برداشتن فرصت بدست نمی آوردند بلکه از این جهت بود که میسرشان نمی شد عکس شاه را بالباس رسمی بردارند.» ( چون پادشاه همیشه لباس عادی در برداشت ) .

در اخباری که در یکی از روزهای آذرماه این سال در روزنامه ها درج شده این عبارت دیده شد : « آلمان و ایتالیا تنها کشورهایی خواهند بود که از مذاکره غیر قابل اجتناب شکایتی که از طرف دولت و الانس بر علیه آنها به شورای جامعه ملل به عمل آمده استفاده خواهند نمود.» زمانی که ایرانی ها فارسی سخن می گفتند این عبارت را چنین می نوشتند « هر گاه شکایتی که دولت و الانس از آلمان و ایتالیا به شورای جامعه ملل نموده مطرح شود ناچار مباحثاتی به میان خواهد آمد که نفع آن فقط به آن دو دولت عاید خواهد گردید.» .

باز از روزنامه ها نقل می شود : « احساسی که جامعه ملل را در ژنو فرا گرفته شکفت زیادی است که در مقابل تلقی سرد پاریس و لندن از انعقاد شورای جامعه بنا بر خواهش اسپانیا مشاهده می شود.» شکر خدا مطلب را تقریباً فهمیدم اما انصاف بدهید آیا این عبارت فارسی است و پسندیده است که فارسی زبان این قسم سخن بگوید ؟

باز از روزنامه ها نقل می شود : « سردبیر دریائی روزنامه با بررسی انعکاسات قراردادهای آلمان و ژاپن در خصوص موقعیت ناوگان جنگی دول معظمه تشکیلات ناوگان ایتالیا و آلمان و فرانسه و انگلیس را تشریح می نماید.» خدایا این چه زبانی است و چه معنی دارد؟ مقصود از



بررسی انعکاسات چیست؟ سردبیر دریائی کدام يك از حیوانات دریائی است؟ از مراجعه به اصل فرانسه معلوم شد معنی عبارت این است: «دبیر روزنامه که مقالات مربوط به نیروی دریائی دول را می نویسد تأثیرات قرارداد های آلمان و ژاپن را بر اوضاع ناوگان های دول معظم مورد مطالعه قراردادده بیان می کند که ناوگان های ایتالیا و آلمان و فرانسه وانگلیس هر يك چگونه ترکیب شده است» .

این عبارت را هم بشنوید و تفریح کنید: «وزیر جنگ فرانسه می گوید از جانب آسیا صدای نفاق انگیز به گوش ما می رسد .... مسابقه تسلیحاتی يك جنون محض است .... فرمان اجتماعی ما باید بر اساس صلح داخلی بین عموم فرانسویان استوار گردد .... جلوس هیتلر پس از جمهوری سوسیالیست آلمان بوقوع پیوسته .... صلح داخلی شرط اساسی پیشرفت اجتماعی است اما يك شرط دیگر نیز هست که در آغوش مفاخرت خفته است و این شرط ثانوی عبارت از صلح بین المللی است درخت صلح بین المللی امروز از شمشیر هائی احاطه شده که بر گهای غار که علامت مفاخرت اوست به زحمت شمشیرهای مزبور را مستور می دارد» .

آیا فهمیدید وزیر جنگ فرانسه چه می خواست بگوید؟ من از روی نسخه اصل برای شما ترجمه می کنم اما بیچاره خوانندگان روزنامه ها چه فهمیدند؟ مزه در اینست که سیاستون ما از روی این اخبار که در روزنامه ها می خوانند در مجالس و محافل از سیاست دنیا اظهار اطلاع هم می کنند! ترجمه فارسی آن عبارت اینست: «از جانب آسیا نغمه های مخالف به گوش می رسد این که دول تدارکات جنگی خود را همواره به هم چشمی يك دیگر زیاد می کنند

جنون محض است . . . ترتیبات سوسیالیستی جدیدی که ما در اوضاع اجتماعی خود می‌دهیم استوار نمی‌شود مگر این که فرانسویان در امور داخلی کشور همه متفق و با هم سازگار باشند . . . هیتلر پس از جمهوری سوسیالیستی در آلمان ظهور کرده . . . اتفاق در داخله شرط اساسی ترقی اوضاع اجتماعی است اما این ترقی شرط دیگر هم دارد و آن استقرار حالت صلح و سلم است میان ملل که مقدمات آن چیده شد اما تعقیب نشده و معوق مانده است و تدارکات جنگی دول آن را تهدید می‌کند و ممکن است مختل شود .»

قسمت آخر این عبارت را وزیر جنگ به طور کنایه و استعاره بیان کرده است مبنی بر معانی مجازی که اروپائی‌ها برای درخت غار به کار می‌برند نظیر سایهٔ هما و امثال آن که نزد ما معمول است و آن عبارت به ترجمهٔ تحت الفظی در نمی‌آید و ناچار باید حاصل معنی را گفت .

تعدد مثال‌ها که آوردیم برای اینست که گمان نرود این قسم عبارت نویسی نادر و اتفاقی است امروز هر روزنامه و هر کتابی را که تازه نوشته شده و باز کنید از این نوع عبارات پر است. و جوانان ما در این دوره از این عبارات فارسی می‌آموزند حال قیاس بفرمائید که اگر همین روش پیش برود ده سال دیگر زبان فارسی چه حال خواهد داشت.

چنان که مکرر عرض کردم این قسم چیز نویسی نتیجهٔ بیگانگی ما به زبان خودمان است و چاره ندارد جز این که در مدارس به تعلیم زبان فارسی بیشتر اعتنا کنند و نظم و نثر فصیح فارسی بیشتر بخوانند

مخصوصاً شعر بسیار از بر کنند و معلم های زبان خارجه طریقه ترجمه را به شاگردان خود بیاموزند و یادآوری این نکات با فرهنگستان و توجه و اقدام آن با وزارت معارف است .

اکنون کسانی که معلوماتشان در زبان های خارجه و تسلط شان در زبان فارسی مطابق نمونه هائی است که به دست دادم می خواهند زبان عنصری و فرخی و سعدی و حافظ را اصلاح و تهذیب و تکمیل کنند و گمان می کنم حاجت به توضیح نباشد که این اصلاح و تکمیل چه نتیجه خواهد داد. این است خطر سومی که برای زبان فارسی در پیش است .

از این خطر جداً باید جلوگیری کرد به این که فرهنگستان و هر کس بتواند به نصیحت یا به امر و نهی مردم را به راه راست بیندازد. راست است که زبان را مردم درست می کنند و من خود در فصل پیش گفتم که اصطلاح را اهل فن می سازند اما مردم و اهل فنی که زبان خود را بدانند و در آن عاجز نباشند. و این نکته هم باید تصریح شود که آنچه برای اصلاح فارسی نویسی گفتیم برای آن مقصود لازم و مفید هست اما برای توانا شدن در اصلاح و تکمیل زبان فارسی کافی نیست و سر کار این است که در ظرف هزار سال گذشته که ایرانی ها بفارسی جدید سخن گفته اند به شرحی که پیش گفته شد در این زبان علماً کار نکرده اند و آنچه کرده اند عملی بوده است و هر چه قوه علمی داشته اند در زبان و ادبیات عرب بکار برده اند و متوجه نبوده اند که در زبان فارسی هم می توان به نظر علمی نگاه کرد و این کار هم کردنی است و

ارزش دارد .

بیاد بیاورید که در زبان عرب اصول و قواعد صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و علم بلاغت و عروض و قافیه و اشتقاق و لغت و نقد شعر و امثال و حکایات و آنچه متعلق به علم زبان و علم ادب است مضبوط و مدون است و نگاشته شده و لغت عرب با استقصای کامل جمع آوری ، و انواع و اقسام قاموس ها برای آن ترتیب داده شده و اکثر این کارها بدست ایرانی ها صورت گرفته است و در فارسی هیچیک از این کارها را نکرده اند و تا چندی پیش کسی معتقد نبود که زبان فارسی هم مانند زبان عرب اصول و قواعدی دارد و آن ها را هم باید استخراج و کشف کرد و آموخت فقط کاری که در زبان فارسی شده این است که ایرانیها به واسطه قریحه و ذوق سرشاری که داشته اند مقداری آثار نثر و نظم ادبی به این زبان گذاشته اند . و تازه بعضی به خیال افتاده اند که به قواعد زبان فارسی هم پی ببرند . نتیجه این که تا این اواخر ایرانی ها زبان عربی را عالمانه فرامی گرفتند و زبان فارسی را عامیانه و همین بود که اهل علم آنچه می نوشتند به زبان عرب بود و به استثنای بسیار قلیلی کلیه آثار علمی ایران به زبان عربی است .

بنابر این امروز ایرانی بر فرض که نویسند هم باشد در زبان خود تسلط و تصرف ندارد یعنی در زبان فارسی لغوی و صرفی و نحوی نیست و اگر کسی باشد که این معلومات را داشته باشد در زبان عرب است . از ادبای ما آن ها که خیلی توجه به زبان فارسی داشته اند منتها کاری که کرده اند این است که در دو این منظومه های شعر فارسی و قدری هم در کتاب های نثر تتبع کرده اند . جوان های امروزی این کار

را هم نمی‌کنند و اگر هم بکنند این مقدار کافی نیست که کسی را در زبان عالم کند با این حال اقدام به اصلاح زبان فارسی کار را از وسط گرفتن است و نتیجه مطلوب بدست نخواهد آمد و زبان که ناموس ملت است تباہ می‌شود.

لغت و اصطلاح ساختن، قوانین و اصولی دارد و طبع و ذوق و قوه و ملکه مخصوص می‌خواهد، اول علم لغت فارسی را باید دریافت و درست کرد و مدون ساخت و فرهنگ‌ها ترتیب داد و طبع ذوق را ورزید که آن قوه و ملکه حاصل شود آنگاه به اصلاح و تکمیل زبان از وضع لغت و جعل اصطلاح و امثال آن باید پرداخت.

امروز اصلاح با اقدام و تکمیل زبان فارسی عیناً مانند آن است که کسی بنخواهد خانه بسازد اما خشت و آجر و آهک و گچ و چوب و تیر و تخته نداشته باشد طرح و نقشه هم نریخته علم معماری و بنائی هم نیاموخته باشد و هر خاک و سنگ و کلوخی هم بدستش بیاید روی هم جمع می‌کند و چنین می‌پندارد که عمارت می‌سازد و این کارها که گفتیم همه شدنی است و اشکالی ندارد و همت و حوصله می‌خواهد و اگر همت بکار برده شود کار اصلاح و تکمیل زبان فارسی بزودی و آسانی صورت پذیر می‌گردد و خواهیم دید که در اندک زمانی فارسی هم یکی از کاملترین و شیرین‌ترین زبان‌های دنیا خواهد شد و گرنه زیبارازشت می‌کنیم و مرمر را خشت می‌سازیم.